

بسم الله الرحمن الرحيم

محتویات

- ۱ مقدمه
- ۲ عنایت امام رضا (علیه السلام)
- ۳ روش دریافت عنایت
- ۴ روح، ولایت است
- ۵ تفاوت عنایت با روایت
- ۶ تقدیر
- ۷ عالم ذر (الست صغیر)
- ۸ تفاوتِ دادن ولایت با دمیدن ولایت
- ۹ عالم دنیا (ألست کبیر)
- ۱۰ باورهای غلط
- ۱۱ خوف و رجاء
- ۱۲ کرامت و امتحان
- ۱۳ تزریق ولایت، تصرف در ماوراء
- ۱۴ لیبیک احترام- لیبیک یقین
- ۱۵ تفسیر و مبنای آیات
- ۱۶ سعادت و شقاوت
- ۱۷ تدبیر و تقدیر
- ۱۸ ولایت و وساطت
- ۱۹ بالاتر از اجابت
- ۲۰ تفاوت صبر با تحمل
- ۲۱ تفاوت انفاق و صدقه
- ۲۲ ادب به ولایت
- ۲۳ اصل یقین
- ۲۴ تجلّی حقیقت دین
- ۲۵ عالم ربّانی
- ۲۶ غرور سواد

- ۲۷ کمال، کلّ کمال
 ۲۸ نشانه‌های عالم ربانی
 ۲۹ اسلام دین حق
 ۳۰ شرط اسلام، علی (علیه السلام) است
 ۳۱ قرآن و عترت
 ۳۲ چهارده معصوم؛ نوند
 ۳۳ چهارده معصوم؛ یک نور واحد
 ۳۴ خلقت؛ کادوی ولایت
 ۳۵ قدرت‌های تصرف باطنی
 ۳۶ شناخت فتنه
 ۳۷ عبادت‌های هزار ماهه
 ۳۸ مَا لَيْلَهُ الْقَدْر؟ هِيَ فَاطِمَه
 ۳۹ زهرا (علیها السلام)؛ حامی ولایت
 ۴۰ علی و زهرا (علیهم السلام) در پی نجات بشریت
 ۴۱ فاطمه (علیها السلام)؛ یعنی عظمت
 ۴۲ وصف زهرا (علیها السلام) در توان ما نیست
 ۴۳ ارجاعات

مقدمه

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد
 «حاج حسین خوش لهجه» این پیر فرزانه، این سالخورد علم ولایت خوانده را
 آنانی که دل به مهر امامت گرو داده‌اند و زلف در زلف ولایت گره زده‌اند
 می‌شناسند. او که سال‌هاست از خوان الهی ارتزاق جسته و با پیمان ولایت پیمان
 بسته و کام از مشرب امامت مشروب ساخته است. سال‌هاست در گوشه‌ای از
 خانه با صفایش، خوانی مصفاً گسترده و تشنگان را از صافی معرفت می‌چشاند و
 زکات این علم «خداداد» را بی‌منتی در کام خداجویان حقیقی می‌چکاند؛ پیر عارفی
 که خود مصداق بارز این حقیقت است که: «دستیابی به علم ولایت بیش از آنکه
 به سواد محتاج باشد، نیازمند اطاعت از امر خداست». و امر خدا همان ولایت
 است که اطاعت از آن، موجب اتصال به علم ولایی می‌شود:

ليس العلم بكثرة التعلّم و انما هو نور يقذفه الله في قلب من يريد الله ان يهديه . اين پير عاشق، قريب به دو دهه با عارف آسمانی، عالم ربانی، آقای حاج شیخ عباس تهرانی پیوندی نزدیک داشته و از محضر ایشان خاطرات و دقایق بسیار در جان و ضمیر خویش نگاشته و دل به دل راه داشته و به قول خویش رابطه «لحمک لحمی» داشته‌اند. علاوه بر این ارتباط معنوی ایشان مدتی نیز در درس اخلاق آیت الله مشکینی (ره) در مدرسه حجت، شرکت جسته و برای مدتها در حلقه یک ارتباط به سر می‌برده‌اند.

و اکنون این ماییم که در حلقه علم بی‌حدّش در برابر سرو معرفتش زانورده‌ایم و از ریشه‌های حکمتش که سیراب از چشمه سرشار الهی است چشیده‌ایم و از شاخه‌های گشاده دستانش به بام عبادت و ایمان واقعی سرک کشیده‌ایم، تا امروز که از میان یاران رفیق و شاگردان صدیق ایشان، آقای اسماعیل یعقوبی، تلاش کرده طی یک سخنرانی، از بیانات ایشان و بر مبنای آیات و روایات به واکاوی برکات موجود در یکی از عنایات ولایی پردازد و به افشای بخشی از عظمت و حقیقت وجودی حضرت فاطمه (علیها السلام) روی آورد؛ مطالبی که «حاج حسین» آن را عصاره هشتاد سال عمر خویش می‌داند.

بررسی احوالات شیعه نشان می‌دهد که یکی از درخواست‌های اصلی وی از خداوند و ائمه (علیهم السلام) القای معرفت ولایی است، همچنان که همواره در تلاش بوده تا مجوّزی برای افشای گوشه‌ای از این معرفت القایی دریافت کند، تا بدین وسیله وعده «فتح مبین» درباره او محقق گردد؛ یعنی همان طور که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) امیرالمؤمنین را بر سر دست برد و به همه خلقت نشان داد، شیعه نیز به سهم خود، افشاگر گوشه‌ای از القائات ولایی است، و وظیفه دارد که محبت امیر المؤمنین را معرفی کند. امید که با رعایت احترام و ادب به کلام ولایت، و با مطالعه کامل این مجموعه، و به شرط پرهیز از حبّ دنیا، ما نیز جزء عارفین به حقّ ولایت، باشیم تا به مرگ جاهلیت از این دنیا نرویم که: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»

لازم به ذکر است در تدوین این مجموعه، پس از پیاده کردن نوار سخنرانی، با ارشادها و نظرات صائب حاج حسین، فرازهایی از سخنان ایشان، متناسب با مبحث سخنرانی اضافه شده که با قلم پرننگ‌تر و بدون ویرایش آورده شده است.

همچنین به رسم معهود و در حد مطلوب مستندات آیات و روایات در پاورقی ذکر شده است. اگر چه «حاج حسین» معتقد است:

«سند خواستن درست است، اما سند تشخیص دادن سخت است. اینکه بدانی از چه کسی سند باید بخواهی. حرف ولایت خودش سند است. اگر سند بیاوری، تو سندپرستی. واقعیت که سند نمی‌خواهد. ما باید هوشیار باشیم اگر کسی غیر از حرف خدا و پیامبر رازد باید بگوئیم سندش کجاست. اما کسی که عناد دارد؛ اگر سند هم بیاوری آخرش ایراد می‌گیرد. اینها کسانی هستند که از خود امام زمان هم سند می‌خواهند.»

در پایان از تلاش‌های مخلصانه همه عزیزانی که در تنظیم این مجموعه همکاری کرده‌اند سپاسگزاری می‌نماییم.

سید علی عظیمی

عنایت امام رضا (علیه السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين و صلى الله على رسوله و الائمه الميامين من هذه و سلم تسليمًا كثيرًا.

صحبت را آغاز می‌کنیم راجع به عنایتی که

« آقا امام رضا (علیه السلام) فرمودند: **«روح، همان ولایت است.»**»

این عنایت، گنجی از مکنون غیب است که اگر خوب فهمیده شود و درست به کار رود می‌تواند تشیع را زنده کند و تقدیر و سرنوشت انسان‌ها را تغییر دهد.

کسی که واسطه بوده تا این عنایت به دست ما برسد «حاج حسین خوش لهجه» است. بنابر مصداق «**مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ**». «و لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^[۱] شکر نعمت، نعمت افزون کند، ما حتماً باید از ایشان اسم ببریم و تشکر کنیم. ان شاء الله خدا ایشان را محفوظ بدارد و توفیقات و تاییدات ایشان را روزافزون کند.»

ان شاء الله خدا به ما هم توفیق بدهد شاکر این نعمت باشیم و از ایشان قدردانی کنیم.

روش دریافت عنایت

«حاج حسین نکته های ناب و منحصر به فرد زیادی دارد از جمله اینکه می گوید:
«فهم عنایت ائمه را از خود ایشان باید بخواهیم»»

یکی از چیزهایی که خیلی کمک می کند به فهم و دریافت عنایت از گنجینه های ناب معارف از ائمه (علیهم السلام) ، این است که «فهم عنایت ائمه را از خود ایشان بخواهیم».

حالا ما می خواهیم این روش را از ایشان یاد بگیریم. می خواهیم به امام رضا (علیه السلام) بگوئیم: عنایتی فرموده اید که ما نه توان فهمیدنش را داریم و نه توان به کار بستن آن را؛ پس خودتان کمک کنید، هم در فهم و هم در به کار بستن آن.

روح، ولایت است

یکی از آن عنایت ها و کلمات اعجاز انگیز این است: «روح، همان ولایت است.» اگر سؤال شود آیا روایتی صریح به این معنا وجود دارد، می گوییم خیر. اگر بود که این کلمات، گنجی از مکنون غیب تلقی نمی شد. اما قرائنی از آیات و روایات وجود دارد که این مطلب را تأیید می کند.

به عنوان مثال: «و نفختُ فیه من روحی»^[۲]

با دقت در روایات می توان پی برد آن چیزی که به طور خیلی خاص مربوط به خداست، ولایت است.

«کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی»^[۳]

«ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی»^[۴]

«یستلونک عَن الرّوْح، قَل الروح من امر ربی»^[۵]

روح از امر است. همانطور که می‌دانیم اطاعت امر، ولایت را زیاد می‌کند. بی امری، ولایت را کم می‌کند.

بنابراین، عبارت صریح وجود ندارد؛ اما می‌توانید درستی آن را با قرائن زیادی اثبات کنید.

تفاوت عنایت با روایت

یکی از تفاوت‌های عنایت با روایت این است که دریافت‌کننده عنایت باید مورد نظر حضرت باشد؛ مثل سلمان

«همانطور که حاج حسین می‌گوید: «حرف، عمومی است، اما عنایت، خصوصی است. (به دینم قسم قصد ندارم که برتری خودم را بگویم. اما گاهی برای این که مطلب جا بیفتد لازم است گفته شود).»»

عنایت، عمل کردن به امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. ما باید امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را گوش بدهیم. امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، وجود مبارک امام زمان (علیه السلام) است.

«حضرت معصومه (علیها السلام) می‌فرماید: «زیرت می‌کنند قبر ما را، اطاعت نمی‌کنند امر ما را»؛ یعنی امر، به شما جزا می‌دهد؛ پس مواظب باشیم امر را اطاعت کنیم. حضرت این کلام را به همه کس نمی‌گوید؛ به کسی می‌گوید که خودش اهل آن نباشد که فقط زیرت کند و اطاعت نکند. حالا به او دستور می‌دهد که این کلام را افشا کن.»

تقدیر

با این مقدمه به گوشه‌ای از برکات موجود در این عنایت خاص که مربوط به تقدیر الهی است می‌پردازیم.

صحبت از قصه آغازین است که اگر درست فهمیده شود، تمام غصه‌های پایانی از تولد تا قبر، از قبر تا برزخ و از برزخ تا قیامت را از بین خواهد برد.

عالم ذر (الست صغیر)

مبدأ تقدیرات ما از همان قصه آغازین شکل می‌گیرد؛ صحبت، در مورد عالم ذر است و روز أَلست. اگر تعبیرات اشتباهی که از عالم ذر و أَلست و از روح می‌شود، تصحیح شود، بسیاری از مشکلات، حل خواهد شد.

در روز أَلست، خدا یک ندا داد: «أَلسْتُ بِرَبِّكُمْ»^[۶] مخلوقات، در عالم ذر به شکل ذراتی بودند. اختیار داشتند که بگویند بلی یا نه. اما قدرتی نداشتند. ذوات مقدسه چهارده معصوم (علیهم السلام) برای بله گفتن، پیش‌قدم شدند. ایشان از همان ابتدا، معلم خلق بوده‌اند تا بقیه یاد بگیرند و به پیروی از اینها بله بگویند و الا خود این ذوات مقدسه نوند و قبل از خلقت بوده‌اند. ایشان هیچ گاه در ربوبیت حضرت حق، شک نکرده‌اند که حالا بخواهند به یقین برسند. همچنین هیچ گاه تکذیب نکرده‌اند که بخواهند تصدیق بکنند. آنها گواه و شاهد همیشگی هستند و همیشه در محضر حق حضور دارند؛ چه قبل از خلقت، چه با خلقت و چه بعد از خلقت. بنابراین اگر در بله گفتن مقدم شدند برای این بود که ذرات، یاد بگیرند.

تفاوت دادن ولایت با دمیدن ولایت

بر اساس برخوردی که در عالم ذر صورت گرفت، سه سطح (بلی، لا، سکوت) از ولایت به عنوان سرمایه اولیه هر کس به او داده شد. در این باره حاج حسین می‌گوید:

«یک دادن داریم، یک دمیدن. این سهم ولایت به تمام ذرات داده شد. تا حتی به یهودی‌ها. و به همین دلیل بچه یهودی پاک است؛ اما تا زمانی که هنوز عقیده پدرش را نپذیرفته است. پس در عالم ذر ولایت داده شد؛ دمیده نشد. چه زمانی

دمیده می‌شود؟ وقتی علی (علیه السلام) و امام زمان (عج الله فرجه) را قبول کنیم. اما دمیده شدن به قبولی زبانی نیست. حالا اینجور که شدی، مصداق «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» می‌شوی. این را همه کس ندارد. تا حتی اساتید دانشگاه‌ها. گرچه از بین آنها شاید بعضی‌ها داشته باشند. ما همه را نمی‌گوییم؛ چون ما از همه که مطلع نیستیم. ما روایت و حدیث را نقل می‌کنیم. اگر از آن علم «العلم نور» عنایت شود، خوب و بد را تشخیص می‌دهیم. اما به کسی می‌دهد که اهل دنیا نباشد؛ چون دنیا، دشمن امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دشمن زهرای مرضیه (علیها السلام) است.

تو باید از دنیا فارغ بشوی. دنیا را به قدر ضرورت کسب کنی، نه با محبت. البته شما باید کار کنید و عائله‌تان را ادله کنید. خانه داشته باشید، ماشین داشته باشید؛ اما تمام اینها را که پیدا می‌کنی از روی امر باشد نه از امر دلت، حالا دمیده می‌شود.

ما اغلب، گمیتان اینجا لنگ است. تو باید دنیا را بخواهی، سواد را بخواهی، کمال را بخواهی، اما همه را بگذاری در اختیار امر. اگر در اختیار امر گذاشتی درست است. اما تو بیشتر در اختیار امر خودت می‌گذاری. این باطل است. همه را باید در اختیار امر بگذاری. حالا اگر اطاعت کردی، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: پاسخ می‌دهم، پاسخ علی (علیه السلام) محبت خودش است، محبت خدا و ائمه (علیهم السلام) است که به تو می‌دهد. اما شرطش این است که از دنیا بگذری. هیئات که کسی اینجوری باشد. شرط آن، سخی بودن است. باید به فکر فقرا و مستضعفین باشی. اگر همیشه به فکر خودت باشی، خودخواهی، نه امر خواه.

وقتی از جواد الائمه (علیه السلام) درباره ثواب زیارت امام رضا (علیه السلام) سؤال شد؛ فرمود که زیارت پدرم ثواب هفتاد حج و هفتاد عمره دارد. دوباره از ایشان سؤال شد: آیا بالاتر از این چیزی هست؟ فرمود: برآوردن حاجت یک برادر مؤمن.

شرط زیارت ائمه، اطاعت امر آنهاست. والا شانزده، هفده سال خدمت چهار امام بودند ولی اهل آتش شدند. بعد از پیامبر، مرتد و کافر شدند. چرا؟ چون تسلیم امر پیامبر نشدند.

عالم دنیا (ألست کبیر)

عالم دنیا عالم امتحان است؛ هم اختیار است و هم قدرت. انسان بر اساس این اختیار و قدرت، مسیر سعادت و شقاوت را طی خواهد نمود.

سرمایه و سعادت انسان‌ها، ولایت است. اطاعتِ امر که همان پیروی از این ذوات مقدسه است، این سرمایه اولیه را زیاد می‌کند و امکان دمیده شدن روح را فراهم می‌سازد؛ اما بی‌امری و مخالفت با این ذوات مقدسه، باعث کاستن این سرمایه می‌شود.

باورهای غلط

سؤال: آیا آنچه در عالم ذر اتفاق افتاده یک چیز ثابت و غیر قابل تغییر است؟

ما ضرب‌المثلهایی داریم که غلط است. به عنوان مثال می‌گویند:

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب کوثر و زمزم سفید نتوان کرد

این، غلط است. این اصلاً توهینی است به قدس کردگار و خیانتی است به خلق روزگار.

اگر چنین بود که خداوند مقدرات را بدون دخالت انسان‌ها می‌نوشت. پس چرا در قرآن می‌فرماید یأس، کفر است. می‌فرماید: «انه لا یأیس من روح الله الا القوم الکافرون»^[۷]

خوف و رجاء

حاج حسین می‌گوید: «کسی که از روح مایوس بشود، یعنی از ولایت مایوس شده. پس مایوس شدن از ولایت، کافری است. همان طور که آن دو نفر مایوس شدند.»

«مایوس شدن از ولایت یعنی از هستی مایوس شدن؛ که ولایت، هستی خداست. اما «الستی‌ها» این حرف‌ها را قبول ندرند. من با استاد الستی‌های ایران روبرو شدم. اینها تقدیر را ثابت می‌دانند. اینها خودشان را به خاطر اشتباهاتشان گناهکار نمی‌دانند و به این بهانه که این تقدیر را خدا نوشته و خدا هم اشتباه‌کار نیست، خودشان را تبرئه می‌کنند. حدود یک ساعت بحث کردیم. هر چه گفتم، قانع نشد. می‌گفت: خدا اشتباه نمی‌کند. هر چه هست همان است. گفتم: پس خدا اشتباه کرده که به پیامبر گفته بلّغ؟! پس فایده داشته. اینجا دیگر ایشان سکوت کرد، نتوانست در مقابل من ایستادگی کند.»

پس من اعلام می‌کنم الستی، باطل است. چون عناد دارد. هر کسی عناد دارد نمی‌خواهد بفهمد. آن عناد، بُتِ اوست. شیعه نباید عناد داشته باشد. شیعه باید تسلیم باشد. در دنیا، هم زهر است هم دُر، ما نباید زهر را برداریم. والاّ تمام اجزای ما زهرآلود می‌شود. ما باید ولایت را برداریم تا ولایت به ما تزریق شود، چرا نمی‌خواهند بفهمند؟

بنابراین بشر باید در خوف و رجا باشد؛ هم امید داشته باشد و هم اعتقاد داشته باشد که امید ما، ولایت است. اگر این را داری، همه چیز داری و الاّ هیچی نداری. چرا؟ چون ولایت، مطلق است. تمام خلقت، آیات است، از بین می‌رود. در تمام عالم سه چیز باقی است: خدا، ولایت، قرآن. مابقی همه فانی هستند. اگر اتصال به اینها شدی، عضو اینها شدی، دیگر فانی نیستی. به واسطه‌ای که آنها فانی نیستند، تو هم فانی نیستی.

ائمه، وجه خدا هستند و اگر به ما نظر کنند، می‌توانند ما را شبیه خود کنند. یعنی «شبیه» وجه خدا کنند نه اینکه ما وجه خدا بشویم. وجه خدا مختص به چهارده معصوم است. چرا نمی‌توانیم بشویم؟ چون خلق نمی‌تواند وجه خدا بشود تا حتی انبیای سلف.

پس رفقا کوشش کنیم عضو آنها باشیم. عضو آنها، امر آنها را اطاعت می‌کند نه

امر خلق را. اگر امر خلق را اطاعت کردی از آنها جدا شدی.»

بنابراین نه کسی می‌تواند به بهانه اینکه مقدرات را از ازل نوشته‌اند جانب یأس را بگیرد و نه کسی باید در باب ولایت دچار عجب شود. چه بسا افرادی که لبیک‌هایی از عالم ذر با خود آوردند اما به خاطر عجیبشان دچار بی‌امری شدند و آن سرمایه را از دست دادند. مگر افرادی همچون بلعم باعور چه کردند؟

حاج حسین در این باره می‌گوید: «سرمایه را از دست دادند و مورد لعنت هم قرار گرفتند؛ چون عوام (جاهل) به امر نبودند. می‌دانستند و خطا کردند. آری، تو هم اگر بدانی و خطا بکنی مورد لعنتی. منتهی افشا نشده‌ای. بعد از این افشاء می‌شوی.»

کرامت و امتحان

البته باید توجه داشت آنچه که بلعم داشت کرامت نبود. اینکه به آدم بگوید سگ شو، بشود، این کرامت نبود؛ امتحان بود. کرامت، دادنی است؛ امتحان دیدنی است. کرامت آن است که به سلمان می‌دهد، اما نه به ابولهب که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌بیند زمینه ندارد. عمومی پیامبر است، اما خدا می‌گوید: *تبت یدی ابی لهب*. مگر پیامبر بخل داشت؟ می‌بیند زمینه نداشت. ابولهب تسلیم نبود، می‌گوید چرا جبرئیل به من نازل نمی‌شود. تازه با این کارش می‌خواهد نبوت کند. نمی‌خواهد اطاعت کند. توجه کنید شما اینطوری نباشید.

خداوند، کرامت را خودش یاری می‌کند. کرامت از او جاری است. اما در مورد بلعم امتحان بود. به طلحه و زبیر هم می‌گوید سیف الله ... اینها هم کرامت نیست، اینها امتحان است. این عنایتی که خدا کرده درست است، اما همیشه دعا می‌کنیم خدایا ما از امتحان سربلند در بیاییم.

کرامت، خواست است. کرامت تزریق شدنی است. اما امتحان تزریق نشده است. اگر تزریق بشود درست است. به بلال، آن غلام سیاه، تزریق شده است. آنچه که بعد از پیامبر به او وعده داده شد، تغییر نکرد. وعده خانه و بهترین زن‌ها و... به او

داده شد که بعد از پیامبر هم اذان گفتنش را ادامه بدهد اما نگفت. می‌گوید اذانی که باد به پوست تو بیفتد نمی‌گویم.

عزیز من، اگر شیعه هستی، باید به تو هم تزریق بشود. حوادث دنیا تغییرت ندهد. مثل بادی که گذران است حوادث هم باید نزد تو گذران باشد نه اینکه قبولشان کنی. ما اغلب قبول می‌کنیم. تزریق؛ یعنی در تمام ذرات وجود تو، و روح تو اثر کند. عضو تو می‌شود. عضو روحت می‌شود.

حالا اگر ثابت شد، ولایتان در قلبتان نفوذ کرده است. این نفوذ خیلی مهم است. اگر نفوذ کرد، این نفوذ خودش ولایت است. ولایت ابداً گول نمی‌خورد. اما اگر نفوذ نکند خودت خدشه به ولایت می‌زنی؛ پس نفوذ یعنی تزریق.»

اما امتحان، موقت است. البته این هم به این سادگی‌ها نیست. باید از امتحان‌ها دریایی. والا هفت میلیون جمعیت رفتند آن طرف، اما بلال نرفت. این از اول به او تزریق شده بود.

تزریق ولایت، تصرف در ماوراء

حالا اگر ولایت به شما تزریق شود، به ماوراء دست پیدا می‌کنی، ماوراء به غیر از اینجاست. ماوراء در جو است. بلال، مخرج شین نداشت. سرکشان و بزرگان و متکبران و ثروتمندان مدینه، کسانی که صدها شتر سرخ مو داشتند، پیامبر را ملامت می‌کردند که حالا اگر این غلام سیاه اذان نگوید صبح نمی‌شود؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نمی‌شود و نشد، آنقدر که خسته شدند و به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند که بگو اذان بگوید. ببین چگونه پوز سرکشان را به خاک می‌مالد. تا شروع به اذان گفتن کرد و تا گفت اشهد ان لا اله الا الله فوراً فلق زد. این حرف‌ها، زدنش راحت است، اما یقین کردنش سخت است. مگر اینکه خود خدا و یا ولایت به شما یقین بدهد؛ البته می‌دهد، اما زمینه می‌خواهد. حالا اگر بلال دعوت آنها را می‌پذیرفت و بعد از پیامبر هم اذان می‌گفت، اهل آتش بود. اذان نگفت و کتکش زد. به حلب تبعیدش کرد. حالا تمام مسلمان‌های حلب به واسطه او مسلمان شده‌اند. پس توهین به مؤمن برای آن کس که توهین می‌کند عذاب است، اما برای مؤمن کرامت است.

پس اگر کسی راجع به دین، به شما تهمت زد، برای او دعا کنید. چون او اهل عذاب شده است و تو اهل کرامت می‌شوی؛ چون حامی مؤمن، خداست، قرآن است، ولایت است؛ پس کوشش کنید مؤمن بشوید. از شرایط مؤمن این است که سخی باشد، تشنه ولایت باشد، آنجا که خدا نگفته، نگاه نکند، آنجا که گفته، نگاه کند. یکی از شرایط مؤمن، اطاعت از امر ولایت است.

تو می‌خواهی مردم، مطیع تو باشند، مردم را آزار و اذیت می‌کنی، شکنجه می‌کنی تا آنها را مطیع خودت کنی در حالی که خدا می‌فرماید: اگر مطیع من شدی، ملائکه هم مطیعت می‌شوند. حالا آیا کلاه سرت رفته است یا نه عزیز من؟! دست از این خواب‌های خرگوشی بردار.

حضرت می‌فرماید: بدترین مردم روی زمین کسی است که مردم از شرش احترامش کنند. از آنها نباش عزیز من. برو زحمت بکش در آیات و روایات بررسی کن؛ می‌بینی همه این حرف‌ها درست است.

«والله، بالله، من بدون آیه و روایت حرف نمی‌زنم. زیر قبه امام حسین (علیه السلام) ایشان را به مادرش زهرا قسم دادم که اگر بخواهم از خودم حرف بزنم مرا لال کند. به جای لال کردن، قلب و زبانم را باز کرد.»

لبیک احترام- لبیک یقین

پس تا اینجا دریافتیم که الست واقعی یا همان الست کبیر در واقع عالم دنیا است؛ چون اینجا ذرات هم اختیار دارند و هم قدرت. اما در الستِ عالم ذر (الست صغیر) فقط اختیار بود ولی قدرت نبود. در عالم دنیا، ذوات مقدسه چهارده معصوم (علیهم السلام) تمام هستی خود را گذاشتند تا:

اولاً: آنها که لبیک گفته بودند، یک «بله» شبیه به خود اینها بگویند. چون لبیک‌ها هم مراتب متفاوتی دارند.

حاج حسین می‌گوید: «لبیک ذرات در عالم ذر لبیک موقت بود. اما لبیک عالم دنیا، یقین است. آن هم یقین به ولایت. لبیک الست، لبیک احترام بود. احترام

خدا را گرفتند و گفتند «بله»، اما لبیک دنیا یعنی لبیک به ولایت، این خواست خداست. پس اصل، این «بله» در دنیا است.

بلعم در عالم ذر لبیک گفته بود و الاّ خدا به او اعجاز نمی‌داد. اما در جای دیگری خدا می‌فرماید نعمتی که به تو دادم اگر قدردانی نکنی می‌گیرم. پس بلعم، قدردانی نکرده است که از او گرفته شده است. مواظب باشید کفران نکنید. شب و روز شکر کنید که ولایت دارید.

ولایت، نه در این عالم، بلکه در کل خلقت شاخص است. تو اگر ولایت داری با شاخص کل خلقت هماهنگ هستی. خدا می‌داند که چه بر سر می‌آید وقتی اشتباهات بعضی از این رؤسای دانشگاهها را می‌بینم.»

ثانیاً: آنها که در عالم ذر مخالفت کردند و ندای حق را لبیک نگفتند به کمک این ذوات مقدس چهارده معصوم (علیهم السلام) ، توفیق پیدا کنند و «بله» بگویند.

تفسیر و مبنای آیات

یکی از تذکرات جدی حاج حسین، کار کردن در مبنای روایات است. در مبنای آیات و روایات خیلی کار نشده است. اینکه در روایت گفته می‌شود امام زمان (عج الله فرجه) که تشریف می‌آورند اغلب مردم می‌گویند دین جدیدی آورده است، معنی‌اش همین است که در مبنای آیات و روایات کار نشده است. مگر آنچه بین مردم هست دین نیست؟! مگر آیات و روایات نیست! مگر قرآن نیست! چرا، اما اغلب در خارج از معنایی که مقصود خدا و ائمه بوده تعبیر شده و به همین شکل هم نشر پیدا می‌کند. من اگر مبنای آیه و روایت را بد بفهمم و مطرح کنم کج فهمی و نفهمی خودم را به مردم منتقل کرده‌ام، روایت نگفته‌ام. این، ثواب ندارد که هیچ، بلکه باید جوابش را هم پس بدهم.

در اینجا به عنوان نمونه به دو مورد از آیاتی که از حاج حسین پرسیده شد و ایشان مبنایش را گفتند اشاره می‌کنیم:

درباره صفات ظلوماً جهولای آدم و اینکه خداوند می‌فرماید امانت بر آسمان‌ها و زمین عرضه شد ولی فقط انسان پذیرفت و این انسان، ظالم و جاهل است؛ برخی مفسرین معتقدند از آنجا که انسان، نادان بود و ظالم، گول خورد و زیر این بار رفت.

این هم یکی از آن تفاسیری است که غلط است. تفاسیر غلط برای ما نکبت می‌آورد.

اولاً: به دلیل عقلی، باطل است. اگر خدا انسان را خلق کرد و او را خلیفه خود بر روی زمین قرار داد و لقب خلیفه الله داد؛ یعنی اکرامش کرده. اگر «لقد کرمانا بنی آدم»^[9] گفت، یعنی اکرامش کرده. اگر به خاطر خلقت انسان، خداوند خودش را تحسین می‌کند که «فتبارک الله أحسن الخالقین» یعنی اکرامش کرده است.

چطور می‌شود که یک باره به تحقیر او بپردازد و بگوید که از بین همه مخلوقات این نادان و ظالم بود که زیر بار ولایت رفت؟!

ثانیاً: ما می‌دانیم که برای استخراج مبنا در آیات و روایات باید آنها را با هم و در کنار یکدیگر بررسی نمود و به قول حاج حسین آنها را روی هم ریخت.

در این رابطه از ایشان سؤال شد، که چنین می‌گوید:

«تا حالا کسی این را از من نپرسیده بود که بگویم. الحمدلله دوستان، خداخواه هستند، سؤال کردند. جواب دادن مال همه کس نیست. مال کسی است که به او بگویند که بگو.»

اینکه آمده است جهول، نه که خدا گفت انسان جهول است؛ بلکه انسان چنان ولایت را با عظمت یافت که جهالت خودش را نسبت به ولایت اقرار کرد، که من جهولم؛ یعنی اینکه قرآن و ولایت را که پذیرفت، نه این که جهول بوده. خدا که می‌گوید انسان، اشرف مخلوقات است. خدا که به جهول نمی‌گوید اشرف مخلوقات. کوه، زبان ندارد که قبول کند. خدا می‌خواهد عظمت ولایت را افشا کند. کوه با کدام زبان، ولایت را افشا کند؟ خدا باید ولایت را به کسی برساند که قرآن را افشاء کند. مگر به غیر از آدم کس دیگری می‌توانست افشاء کند؟

چرا نمی‌فهمید؟ حرف‌هایی می‌زنند که والله حرف نزدنشان بهتر است.

بیایید روی عقل انسانی. مگر کوه چیست؟ دارد عظمت انسان را می‌گوید، یعنی قرآن را به تو نازل کردم. اما اصل قرآن چیست؟ چه کسی می‌تواند بار ولایت را بکشد؟ به جز کسی که با آن هماهنگ باشد، عضو آن ولایت باشد.

مطلب خیلی روشن و بَراق است. پس تکرار می‌کنم، وقتی به آدم نازل شد، آدم، پستی خودش را اقرار کرد. تو هم اگر نادانی خودت را اقرار کنی دانایی. اگر اقرار کنی، دیگر نمی‌گویی «من».

آدم درباره ولایت چنان گُرنش کرد که گفت من جهولم. این جهول که می‌گوید، تشکر از خدا و قرآن است. تشکر کرد که به من نازل کردی.

اینکه گفته می‌شود ولایت به کوهها عرضه شد؛ آنکه پذیرفت، شد کوه عقیق یا در مورد آن میوه تلخ که حضرت علی (علیه السلام) فرمود ولایت ما را قبول نکرد، هر چه ولایت را قبول نکند، تلخ و بی‌مزه است.

حالا درختان و کوه‌هایی که قبول کردند نه اینکه در ولایت مطلق باشند. اینها امر ولایت را اطاعت کردند یعنی ولایت را شناسایی کردند. حالا این همه عظمت پیدا کردند، اما تو باید ولایت مطلق مطلق باشد. اگر مطلق شد، هم خدا را قبول کرده‌ای، هم قرآن را قبول کرده‌ای، هم تمام هستی را قبول کرده‌ای، هم قیامت را و هم جزا را قبول کرده‌ای. آنچه روی زمین و غیر زمین است قبول کرده‌ای. آن ولایت، مطلقه است؛ یعنی قبولی تمام امکانات نه فقط زمین و آسمان‌ها. چون در تمام امکانات خدا تنها یک علی (علیه السلام) است. دو تا علی (علیه السلام) نداریم که خدا فرمود: «*الیوم اکملت لکم دینکم*»^[۱۰] همانطور که خدا یگانه است، ولایت هم یگانه است. خدا نسبت به تمام آفرینش و علی نسبت به تمام خلقت.

هر کسی علی (علیه السلام) ندارد، خدا هم ندارد و هر کس علی (علیه السلام) دارد خدا هم دارد؛ چون مقصد خدا، علی (علیه السلام) است.

رفقای عزیز! بیایید دست از دنیا و لَهو و لعب و خیال‌ها و تماشا و منیّت بردارید. بیایید تسلیم شوید تا خدا به شما هم علی (علیه السلام) بدهد. اگر دست برداشتید هماهنگ با ولایتید و الا با افعال و خیال‌های خودتان هماهنگ هستید و

با همانها محشورید.

اگر ولایت، مطلق باشد با ولایت محشور می‌شوی؛ اما این محشور بودن با ولایت یک عنایتی است نه اینکه به درجات خود علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) برسی. با این عنایت حفظ می‌شوی. اما آن حرف دیگری است، مقام دیگری است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: عضو ما می‌شوی. نه اینکه ما بشوی. یعنی مثلاً مثل یک انگشت. نه که خود او بشوی. اما خود او حرف دیگری است. امیدواریم. ما باز هم حرف نداریم عضو بشویم. کجا عضو می‌شوی؟ آنجا که امر آنها را اطاعت کنی.

2. انا فتحنا لک فتحاً مبیناً^[۱۱]

«اگر می‌گویند فتحاً مبیناً، فتح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این است که علی بن ابی طالب را معرفی کرد هیچ پیامبر نتوانست این کار را بکند به دست مبارک رسول الله بود که علی (علیه السلام) معرفی شد نه فقط به زمینها، بلکه به تمام خلقت فرمود: «من کنت مولاة فهذا علی مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والعن من انکره و...» دین، علی (علیه السلام) است، این است فتح آنجا که در معرفی امیرالمؤمنین کمی کوتاهی کرد «و ان لم تفعل فما بلغت رسالته»^[۱۲] یعنی هیچ کاری نکرده‌ای؛ پس معلوم می‌شود که حتی عبادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کار است. اما رسالت او، معرفی امیرالمؤمنین است، پس سنت و عبادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کار است، معرفی علی (علیه السلام) امر است، امر بالاتر از کار است. چرا که عبادت بی علی (علیه السلام) قبولی ندارد. می‌فرماید: «اگر عبادت ثقلین بکنی، علی (علیه السلام) را به «الیوم اکملت لکم دینکم»^[۱۳] قبول نداشته باشی به رو به جهنم می‌اندازمت»^[۱۴]

سعادت و شقاوت

از جمله روایاتی که بد تعبیر شده و عده‌ای سعی دارند با تعبیر غلط آن، نظریه الستی خودشان را ثابت کنند این است که:

السَّعِيدُ، سَعِيدٌ فِي بطنِ امه، الشَّقِيُّ، شَقِيٌّ فِي بطنِ امه [۱۵].

برای درک معنای روایت، ابتدا باید بدانیم سعید کیست و شقی چه کسی است و آیا انسان‌ها در انتخاب سعادت یا شقاوت خویش نقشی دارند، یا خیر؟

با قرار دادن فرازی از زیارت آل یاسین در کنار این روایت، تعریف سعید و شقی مشخص می‌شود. ما در این زیارت خطاب به امام زمان (عج الله فرجه) می‌گوییم:
سعد من اطاعکم و شقی من خالفکم

سعید، کسی است که از صاحب امر اطاعت کند و شقی کسی است که با او مخالفت کند. آیا ما در اطاعت از امام زمان (عج الله فرجه) اختیار داریم، یا نداریم؟

بنابراین اگر گلیم بخت من سیاه است، ریشه‌اش «شَقِيَ مَنْ خَالَفَكُم» است، گناه و بی‌امری من سیاهش کرده. برای سفید کردن آن هم نه آب کوثر لازم است نه آب زمزم. توبه و استغفار و اطاعت امر، نه تنها سفیدش می‌کند بلکه آنچنان نور ولایت، این گلیم سیاه را روشن می‌کند که خورشید به آن حسرت می‌برد.

بنابراین معلوم می‌شود در عالم ذر فقط یک بار امتحان پیش آمد؛ اما در دنیا، هر روز این اتفاق می‌افتد. شما هر روز با الستی روبرو هستید که واقعی‌تر از الستی عالم ذر است. چون هم اختیار دارید و هم قدرت دارید. یعنی هر روز دعوت‌هایی از جانب حق به ما می‌رسد که اگر اجابت کنیم پیروی از ائمه (علیهم السلام) کرده‌ایم. از سوی دیگر دعوت‌هایی هم از طرف باطل به ما می‌رسد که اگر اجابت کنیم با امر مخالفت کرده‌ایم. اگر دعوت حق را اجابت کنیم سرمایه ولایتمان زیاد می‌شود؛ یعنی الستی‌های فردا را طوری قرار داده ایم که برای فردای ما دعوت‌های سنگین‌تری فرستاده شود.

بنابراین معلوم شد ریشه سعادت انسان‌ها در پیروی از امام و ریشه شقاوت در مخالفت با امام است. و هر انسانی به اختیار خودش می‌تواند سعید و یا شقی بشود. خدا کسی را مجبور نکرده که به بهشت برود یا به جهنم.

دلیل عقلی هم دارد. اگر مردم، «مجبور» باشند که دیگر پاداش و مجازات معنا ندارد. اصلاً نزول رُسل و کُتب معنا پیدا نمی‌کند. اگر معلوم باشد چه کسی اهل بهشت است و چه کسی اهل جهنم، پس پیامبر برای چه بیاید کتاب بیاورد و این

همه زحمت بکشد؟!

تدبیر و تقدیر

اینجا حاج حسین تبصره‌ای دارد که اعجاز این عنایت (درباره کلام «روح، همان ولایت است») بار دیگر روشن می‌شود.

ایشان می‌گویند: «در مقابل تقدیر، تدبیر نکنید.» یعنی چه؟

تقدیر، یعنی مقدرات به اندازه سرمایه ولایت در هر کس تعیین می‌شود. اگر می‌خواهی مقدرات را تغییر بدهی باید در جهت افزایش این سرمایه کار کنی. «تدبیر کردن» یعنی اینکه شما بخواهی به غیر از ولایت جلو بروی و مسائل را حل کنی و وضعیت را تغییر بدهی. این مذموم است. مثلاً فرعون می‌خواهد تقدیر را با تدبیر تغییر دهد. چقدر موفق بوده است؟ به غیر از نکبت و زحمت برای خودش و دیگران چه داشته است؟

قرآن هم همین را به ما یاد می‌دهد که شما برای تغییر در تقدیر به هیچ وجه از تدبیر استفاده نکنید. «رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»^[۱۶] یعنی خدایا ما مثل آنهایی نباشیم که می‌خواهند با تدبیر، تقدیر را تغییر بدهند. «رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»^[۱۶] اصلاً ما طاقتش را نداریم که بخواهیم بارنج و ریاضت و از راه غیر ولایت، تقدیر را تغییر بدهیم.

اگر خدای تعالی می‌پسندید ما در تنگنا باشیم و سختی‌ها را تحمل کنیم نمی‌گفت بیایید تقوا پیشه کنید تا راه خروج از این سختی‌ها را پیدا کنید. «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^[۱۷] یا جای دیگری می‌فرماید: «اگر اهل قریه‌ای تقوا پیشه کنند خداوند از زمین و آسمان به اینها برکت می‌دهد.»^[۱۸] خدا که این همه نعمت را برای بندگان خلق کرده نمی‌خواهد بندگان را در سختی نگه دارد. سختی به خاطر نادانی و بی‌امری ماست.

یا جای دیگری می‌فرماید: «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»^[۱۹] کسی که از ذکر دوری کند خداوند روزی و معیشتش را تنگ می‌گیرد و همانطور که می‌دانیم منظور از ذکر، امیرالمؤمنین است که می‌فرماید: «انا ذكُرُ اللَّهِ».

اما تغییر دادن با ولایت جایز است به شرط اینکه راهش را بدانیم. اگر از خدا چیزی می‌خواهید به غیر از ولایت، واسطه‌ای به درگاه او نبرید. یعنی درخواست تغییر در مقدرات بایستی توأم با امر باشد. این به ما کمک می‌کند هم حاجتمان مطابق امر باشد (مشروع) و هم ان شاءالله موفق به تغییر آن تقدیر بشویم. در غیر این صورت نظم عالم را به هم زده‌ایم.

حاج حسین در این باره می‌گوید: «ضمن دعا نباید تدبیر خود را مؤثر بدانی. موسی (علیه السلام) از جایی عبور می‌کرد. شخصی را دید که خدا خدا می‌کند و در خاک می‌غلطد و گریه می‌کند. به خدا عرض کرد: خدایا، اگر این بنده من بود درخواستش را اجابت می‌کردم. خدای تعالی فرمود: به عزت و جلالم، حاجتش را برآورده نمی‌کنم. او گریه‌اش را اینجا آورده ولی نظرش جای دیگری است.» [۲۰] مثالی بزنم: فرض کنید مقروض هستید و از خدا درخواست می‌کنید که خدایا قرضم را جور کن. گریه هم می‌کنی اما در همان حال پیش خودت می‌گویی که اگر جور نشد از فلانی و فلانی کمک می‌گیرم. خودت داری درست می‌کنی. خدا هم می‌گوید تو که خودت می‌خواهی درست کنی چرا به من می‌گویی؟

ولایت و وساطت

ما باید خدا را «درست کن» بدانیم اما «واسطه آوردن» به غیر از «خود درست کردن» است. همانطور که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در ماجرای نجران «واسطه بردن» را به ما یاد می‌دهد. اما واسطه باید چهارده معصوم (علیهم السلام) باشند؛ یعنی چهارده معصوم (علیهم السلام) خواست خدا هستند. باید «خواست خدا» را واسطه برد، نه «خلق» را. اگر کسی بی واسطه ولایت در خانه خدا را بزند؛ منیت خود را برده است. خدا می‌گوید گم شو. تو نباید منت را ببری. باید علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ببری.

بالتر از اجابت

حالا دعا که می‌کنی باید بدانی بالاتر از اجابت، این است که اگر اجابت نشد خوشحال‌تر شوی چرا؟ ما باید امامان را مطلق بدانیم و بدانیم که ما ظاهر را می‌بینیم و امام، باطن را و اگر اجابت نشد بدانی درخواست تو به صلاح نبوده است این، اعظم از اجابت است پس تو اگر خودت را مطلق ندانی و امامت را مطلق بدانی از «اجابت نشدن» نه این که ناراحت نمی‌شوی خوشحال هم می‌شوی باید بدانی ولایت، پدر ماست ما را دوست دارد آبروی ما را می‌خواهد

این حرف، «رضاً بقضائک و تسليماً لامرک لامعبود سواک» در برابر خدا و امام است البته ما از این حرف‌ها فقط خوشمان می‌آید، در عمل کُمتیمان لَنگ است؛ مثل حکایت آن شخصی که هر چه حاجتش را از امام رضا (علیه السلام) خواست، اجابت نشد به شیخ بهایی رجوع کرد اجابت شد، اما باعث شد آبرویش برود به شیخ اعتراض کرد او هم در پاسخ همین را گفت که امام رضا (علیه السلام) می‌دانست آبرویت می‌رود، اما من نمی‌دانستم؛ واسطه شدم ایشان هم اجابت کرد.

تفاوت صبر با تحمل

بنابراین خدای تعالی به ما یاد نداده تا از او بخواهیم تحمل ما را زیاد کند. بلکه می‌فرماید از من بخواهید که به ما چیزی که تحملش را نداریم تحمیل نکن تا نیازمند تحمل نشویم، اما از طرف دیگر می‌فرماید «استعینوا بالصبر و الصلوة»^[۲۱] یعنی اگر کار بزرگی می‌خواهی بکنی که از انجام آن ناتوان هستی از صبر و صلوة کمک بگیر.

پس صبر و تحمل دو چیزند. تحمل، نتیجه تدبیر ما و بی‌امری است اما صبر، اسباب تغییر در تقدیر است. و روایاتی داریم مبنی بر اینکه «صبر» امیرالمؤمنین است.

مثلاً در تفسیر آیه «استعینوا بالصبر و الصلوة» در روایات آمده است: که یعنی کمک بگیرید از روزه و نماز. از طرفی در روایتی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به امیرالمؤمنین آمده است که

یا علی انت به منزلة الصوم و انا صلوة

پس با امیرالمؤمنین می‌توانیم از نعمتهایی که دوست داریم، بهره‌مند شویم و از آن چیزهایی که کراهت داریم و آزارمان می‌دهد خلاص شویم.

مطابق آیات قرآن، ولایت سرمایه‌ای است که به تمام نعمت‌ها می‌رسد. یعنی تمام نعمت‌ها با ولایت معتبر می‌شوند. خدا می‌فرماید امروز دیگر نعمت را به شما تمام کردم. «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»^[۱۳] یعنی اگر از ولایت پیروی کنید هر چه نعمت دارم به شما می‌دهم.

آقا رسول الله هم در وصف امیرالمؤمنین می‌فرماید:

و عنده مفاتیح خزائن نعمة الله هر چه نعمت، خدا خلق کرده و موجود در خزانه اوست، کلیدش دست علی (علیه السلام) است.

و مطابق فرمایش حاج حسین، نعمت، تسلیم وجود امیرالمؤمنین بودن است، نه اینکه ما به زبان بگوییم علی (علیه السلام) را می‌خواهیم. همانطور که در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^[۲۲] یعنی تسلیم پیامبر شوید. حالا پیامبر می‌فرماید: تسلیم علی شوید. حالا بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن دو نفر هم حرف علی (علیه السلام) را می‌زدند، از ایشان تعریف هم می‌کردند، اما تسلیم او نبودند. حالا خدای تبرک و تعالی می‌فرماید: آنها بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مرتد و کافرند؛ پس اصل، «تسلیم بودن» است.

تفاوت انفاق و صدقه

حالا ببینیم اطاعت از امر چگونه به تغییر در تقدیر کمک می‌کند. از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) داریم که صدقه هفتاد نوع بلا را دفع می‌کند. پس پیداست که اگر تقدیر سوئی هم برای ما نوشته شده باشد، پیروی از ایشان به ما

یاد می‌دهد که چگونه آن را برطرف کنیم.

حاج حسین، اینجا تبصره جالبی دارد هم راجع به صدقه و هم راجع به سخی بودن. سعی می‌کنیم بی‌رش را بگوییم.

پس معلوم شد هر روزی برای ما یک آلت است. هر روز دعوت‌هایی از جانب حق و دعوت‌هایی از طرف باطل به ما می‌رسد. بی‌توجهی به دعوت‌های حق از طرفی و اجابت دعوت‌های باطل از طرف دیگر برای ما پیامدهای ناگواری دارد.

وقتی صدقه می‌دهیم در واقع کمک می‌کنیم به کسی که گرفتار است تا از آن حالت فشار و تنگنا بیرون بیاید. خود آن کسی که گیر افتاده به خاطر آن حالت بی‌امری گیر افتاده است. وقتی ما توان بی‌امری یکی را می‌پردازیم خداوند هم توان یک بی‌امری ما را از دشمنان بر می‌دارد.

صدقه، مربوط می‌شود به کل خلق الله که مستمندند، اما انفاق مربوط می‌شود به مؤمنین و شیعیان آقا امیرالمؤمنین. از آیت الله بهاءالدینی (ره) هم زیاد نقل شده است که توصیه به اطعام شیعیان آقا امیرالمؤمنین می‌کنند. مهمانی دادن و سفره انداختن در بین شیعه مرسوم است. این سخاوت و انفاق نسبت به شیعیان موجب می‌شود بی‌توجهی‌های ما نسبت به دعوت‌های حق جبران شود. به خاطر این ادب به ولایت، آن حواله‌هایی که هدر داده‌ایم احیا می‌شود.

پس صدقه موجب جبران بی‌امری‌های ما در اجابت دعوت‌های باطل می‌شود و انفاق، موجب جبران بی‌توجهی‌های ما به دعوت‌های حق می‌شود.

پس ما می‌توانیم هر روز بهتر از دیروز باشیم؛ چه در دنیا، چه در آخرت. صبر که می‌خواهیم یعنی خدایا «علی» به ما بده، تا به مدد امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر روزمان بهتر، پربرتر و پربرکت‌تر از دیروز باشد. این مطلب را به ما داده‌اند. هم کمکمان می‌کنند و هم برایمان واجب است. اصلاً این خودش امر است.

ادب به ولایت

متأسفانه در آخرالزمان ایام بدتری داریم که نتیجه بی‌ادبی به ولایت است. بی‌ادبی به ولایت جرم است و عواقب دارد.

همانطور که حاج حسین می‌گوید: «بی‌ادبی به ولایت، یعنی اینکه امر ولایت را اطاعت نمی‌کنیم؛ به امر ولایت پشت کرده‌ایم و به جایش امر خلق را اطاعت می‌کنیم. گناه را اطاعت می‌کنیم. وقتی هم این را می‌گویی فوراً می‌گویی من بی‌ادبی نمی‌کنم؛ من مسجد جمکران هم می‌روم. زیارت هم می‌روم، عمره هم می‌روم و... . همانطور که حضرت معصومه (علیها السلام) فرمود: زیارت می‌کنند قبر ما را، اطاعت نمی‌کنند امر ما را. این یعنی بی‌ادبی به ولایت.»

رفقای عزیز انتظار ما از این حرف‌ها نباید در حد تئوری و نظری محدود بماند. ما باید برکات این اعتقادات را نقداً در باطن خویش دریافت نماییم. یعنی این درست است که تنها بخش کوچکی از پاداش آن را در دنیا دریافت می‌کنیم و بخش اعظم آن را در آخرت، اما باید تغییرات مربوط به این اعتقادات را همانند نوری در باطن خویش احساس کنیم. و این یعنی تجلی حقیقت دین در باطن ما. و این یعنی رشد یقین.

اگر اهل یقین باشیم پرده‌ها برای ما برداشته می‌شود. کسی که اهل یقین است با یقینش ولایت را می‌بیند. نکبت و مکافات را می‌بیند. اما آنهایی که مثل ما هنوز ضعیفند و به مرحله یقین کامل نرسیده‌اند، چشم انسانی آنها هنوز باز نشده: می‌توانند با تفکر، نشانه‌های ولایت را دریافت کنند. آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «برای هر نعمتی نشانه‌ای است.» در قرآن هم داریم که هم برای اهل یقین و هم برای اهل خرد در آفاق و انفس نشانه‌هایی موجود است. اگر ما تفکر پیشه کنیم، این تفکر بالاخره ما را به یقین می‌رساند.^[۲۳]

اصل یقین

حاج حسین در این مورد می‌گوید: «علم الیقین، حق الیقین، اصل یقین.»

ما باید هم علم به یقین داشته باشیم و هم اقرار به حقانیت آن کنیم. اما اصل یقین بالاتر از اینهاست. خیلی‌ها منکر حقانیت (حق الیقین) هم نیستند، اما اصل یقین را ندارند. چون اگر یقین داشته باشند عمل می‌کنند. اغلب مردم اینجوری‌اند. اگر به ولایت یقین داشته باشی، امر ولایت را اطاعت می‌کنی نه امر خلق را. پس

هنوز یقین ما مطلق نیست که امر خلق را اطاعت می‌کنیم.

چطور به یقین می‌رسی؟ باید بخواهی. چون خدای تبارک و تعالی می‌فرماید از من بخواه. تو اگر بخواهی باید تسلیم باشی تا به تو بدهد. ما تسلیم نیستیم. ما تسلیم خلق هستیم. خدا می‌فرماید «دعونی» بیا تا بدهم. اما برای چه می‌گویی ما باید تسلیم باشیم؟ اگر تو تسلیم خدا شدی نشانه‌اش این است که تو تسلیم علی بن ابی طالب (علیه السلام) بشوی، تسلیم وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه) بشوی. اما ما یکسره به قاضی می‌رویم. خیال می‌کنیم تسلیم هستیم. این تسلیم خیالی است. قرآن می‌فرماید: «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا»^[۲۴] فردای قیامت تمام اعمال را می‌بینی هبَاءً مَّنْثُورًا است؛ یعنی به دست نمی‌آید. یعنی کارهایی کرده‌ای به غیر از امر. برای اینکه اعمال به دست آیند باید با امر کار کرده باشی. اغلب مردم کارشان با امر نیست. کربلا و مکه و اغلب زیارت‌ها را می‌رود اما بی‌امر می‌رود. امر، به تو جزا می‌دهد نه زیارت. زیارت، گاهی سیاحت است. سیاحت که جزا نمی‌دهد.

بشر باید سیر خلقتی داشته باشد. وقتی سیر کرد می‌بیند یک سَمْت، خلقت است یک سَمْت فراتر از خلقت. یعنی حَجَّت. حالا این را یقین می‌کنیم. فقط حجت را چیز می‌بینیم، ما بقی را ناچیز. شما باید این سیر را داشته باشید. با این سیر، یقین می‌کنید. حالا این یقین، هم یقین به خداست و هم یقین به قرآن است. دیگر کسی را نمی‌بینید. اینطور که شدی دیگر باید به فکر فرمان بردن و اطاعت از امر باشید. همانطور که عبدالعظیم حسنی به امر امام بود حالا می‌فرماید: زیارت او مطابق زیارت امام حسین (علیه السلام) است»

تجلی حقیقت دین

شرط دریافت حقیقت دین در جلسه‌ای که به نام ولایت برپا می‌شود، یکی این است که سخنگو و عالم دین، عالم حقیقی باشد و دیگر اینکه شنونده باید طالب حقیقی دین باشد تا منجر به تجلی حقیقت دین شود؛ یعنی توجه به حقیقت دین، هم در دنیا و هم در آخرت ما نشانه‌های خود را به جا می‌گذارد.

ما که هنوز به یقین کامل نرسیده‌ایم برای تشخیص عالم واقعی می‌توانیم از نشانه‌های عالم، او را بشناسیم؛ ببینیم آن کسی که از دین حرف می‌زند آیا حقیقتاً چیزی از علم در اختیار دارد یا اینکه از آن 72 فرقه‌ای است که چون حقیقت را ندیده است ره افسانه می‌زند. او خیال کرده عالم است ما هم به خیال خودمان از عالم پیروی می‌کنیم.

پس ما باید با یقینمان حقیقت دین را بفهمیم و با یقینمان زیبایی و تجلی حقیقت دین را درک کنیم و یقین کنیم مملو از خیر و برکت و نور و امید و سرور است. جایی که حقیقت دین باشد این نشانه‌ها باید تجلی کند. به عبارت دیگر زیبایی ظاهری سخن نباید ما را گول بزند، بلکه باید نشانه‌های نعمت را در آن جستجو کرد. همان طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «با هر نعمتی نشانه‌ای است و با هر حقی، حقیقتی». پس مجلسی که در آن دین به حق مطرح شود، نشانه‌های نعمت‌های حقیقی دین نیز باید محقق گردد. اما این نشانه‌ها را چه کسی دریافت می‌کند؟ کسی که توجه به حقیقت دین داشته باشد و حقیقتاً طالب دین باشد؛ اما:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

به جز فرقه ناجی، مابقی اصلاً از همان ابتدا دنبال حقیقت نرفته‌اند. پس وقتی ما وارد مجلسی می‌شویم باید بدانیم چیزی از «حقیقت دین» در این مجلس هست یا نه؛ اگر نباشد آن مجلس اصلاً سقیفه بنی ساعده است. سقیفه هم به نام دین بر پا شد. منتهی حقیقت نداشت. چون حقیقت این بود که وصی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. اما آنها برای خودشان وصی درست کردند. خیالی بود. جانشین خیالی درست کردند. حقیقت نداشت، کذب بود. چون حقیقت نداشت برکت هم نداشت. از همان زمان، فتنه‌ها شروع شد. امت، فرقه فرقه شد. وحدت از بین رفت، برکات رفت. هدایت، بایگانی شد و راه‌های ضلالت، نشر پیدا کرد.

درباره شناخت عالم ربّانی و جلسه حقیقی و حقیقت دین حاج حسین چنین می‌گوید:

«اولاً حقیقت دین، پذیرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. پذیرش ولایت است. چون خداوند می‌فرماید: اگر عبادت ثقلین کنی اما علی (علیه السلام) را به «الیوم اکملت لکم دینکم»^[۱۳] قبول نداشته باشی به رو به جهنم می‌اندازمت^[۱۴]، پس عبادت؛ حقیقت دین نیست. ولایت حقیقت دین است.

«درباره جلسه ولایت، امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «آیا دور هم جمع می‌شوید تا حرف ما را بزنید؟ سپس می‌فرماید: ما غبطه می‌خوریم به چنین مجلسی.»^[۲۵] پس مجلس آن است که حرف آنها را بزنیم و حرف کس دیگری را نزنیم.»

و اما عالم آن کسی است که حرف از خودش نزند. چون خدای تبارک و تعالی به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر از خودت حرف بزنی رگ دلت را قطع می‌کنم^[۲۶]. پس عالم باید وابسته به ائمه باشد، همانطوری که نایب‌های امام زمان (عج الله فرجه) گفتند: ما حرف از خودمان نمی‌زنیم. قسم می‌خورند اگر جانمان را قطعه قطعه کنند از خودمان حرف نمی‌زنیم. پس عالم هم باید از آنها حرف بزند. حالا این عالم، عالم ربّانی است؛ یعنی افضلیت عالم ربّانی به ارتباط با امر ربّ است. امر ربّ، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. اما علمای اهل‌تسنن، با امر ربّ ارتباط ندارند. الحمدلله علمای شیعه تمامشان ربّانی هستند چون که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به «الیوم اکملت لکم دینکم»^[۱۳] قبول دارند؛ اما علمای اهل تسنن قبول ندارند.

«من از اول «عالم دوست» بوده و هستم. اما شرطش این بود که عالم، عالم ربّانی باشد. هیجده سال در خدمت شیخ عباس تهرانی بودم. با ایشان لحکم لحمی بودم نه یک رابطه عادی. از حضور ایشان زیاد استفاده معنوی کردم. خدا ایشان را رحمت کند. می‌فرمود: «اگر طلبه‌ای درس بخواند، ولی ائمه به او نظر نکنند، چند وقتی یک شعاعی دارد، اما من بعد سقوط می‌کند». پس اول باید ائمه طاهرین به ما نظر کنند. چند سالی هم در درس اخلاق آقای مشکینی در مدرسه حجت حضور داشتم و با ایشان در ارتباط بودم. صحبت‌هایی راجع به درس اخلاق

داشتیم. مثلاً می‌گفتم: حوزه، درس اخلاق می‌خواهد؛ این جوان‌ها غیر از درس‌های رایج باید درس اخلاق بخوانند؛ باید همیشه در محضر امام زمان (عج الله فرجه) باشند یا مثلاً درباره احترام به پدر و مادر و به بزرگترها. پس بنابراین اول باید ائمه طاهرين به ما نظر کنند.»

غرور سواد

الآن خیلیها به علمشان افتخار می‌کنند؛ علمای ادیان به علم خودشان، علمای کلام به علم خودشان، علمای فلسفه به علم خودشان، علمای جغرافیا به علم خودشان؛ یعنی هر کسی دارد به علم خودش افتخار می‌کند. ما با علم مخالف نیستیم، اما اینها به خودشان مغرورند. یک افتخار سواد دارند. افتخار سوادى نجات دهنده بشر نیست. مگر اینکه هر چه دارند در اختیار امر بگذارند؛ یعنی در اختیار وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه) .

کمال، کلّ کمال

یک کمال داریم، یک کلّ کمال؛ کمال یعنی این که یک افتخار دنیایی و خلقی پیدا کنیم. مثلاً شغل مناسبی انتخاب کنی که موجب افتخار خود و خانواده‌ات باشد، نه اینکه باعث سر شکستگی آنها باشی. اما کلّ کمال این است که شما همه افتخارات دنیایی و خلقی خود را در اختیار امر بگذارید؛ یعنی ولی الله الاعظم.

امام زمان (عج الله فرجه) اگر غایب است، احکام که غایب نیست، قرآن که غایب نیست، حدیث و روایات که غایب نیست. امام زمان (عج الله فرجه) که تشریف می‌آورد می‌فرماید: منم نوح، منم آدم؛ یعنی آن چیزهایی که اینها گفتند می‌گوییم؛ اما یک عده‌ای می‌گویند دین تازه‌ای آورده است.

پس اگر سواد در اختیار امر نباشد فقط یک برتری به خلق است. ما می‌گوییم سوادشان را در اختیار امر بگذارند و از خودشان حرف نزنند. خدای تبارک و تعالی به

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید اگر از خودت حرف بزنی رگ دلت را قطع می‌کنم.^[۲۷] حالا اگر همین افتخارِ خلقی را در اختیار امر بگذارد، نجاتش می‌دهد و الا تکبر هم می‌آورد، خودخواهی هم می‌آورد.

بی‌روایت حرف نمی‌زنیم. آنجا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کمیل می‌فرماید: اعضا و جولحت را نزد خدا بگذار، یعنی دست و پایت در اختیار امر باشد. حالا همه چیز شده‌ای و الا همان کلام و فلسفه و جغرافیا هستی.»

پس متوجه شدیم که از نظر اهل تفکر و صاحبان خرد، عالم، نشانه‌هایی دارد که با استفاده از آن نشانه‌ها نمونه‌هایی از هر یک عنوان می‌کنیم. ابتدا، نمونه‌ای از علمای قلابی ذکر می‌کنیم:

مثلاً ابوحنیفه که فرقه‌ای به نام حنویه در زمان امام صادق (علیه السلام) درست کرده بود، عصای امام صادق (علیه السلام) را به عنوان یادگار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌بوسد که حضرت می‌فرماید چرا این دست را نمی‌بوسی، که از گوشت و پوست و خون پیامبر است؟

این شخص، زاهد است. اهل عبادت است، پیشانی‌اش پینه دارد، حدیث و روایت می‌گوید. اما امام صادق (علیه السلام) راجع به او می‌فرماید: «اگر این شخص درون خانه‌اش می‌نشست خیلی برای او بهتر بود از اینکه به خیال خودش دارد خدمت به دین می‌کند. در این صورت مردم می‌گشتند و ما را پیدا می‌کردند و با حقیقت دین آشنا می‌شدند.»

اما این شخص راه خلق الله را دارد می‌بندد، راهزنی می‌کند، و بعد هم حضرت می‌فرماید: این شخص، حتی به یک حرف از کتاب ما هم عالم نیست.

و واقعا اگر عالم بود، آیا با حضور امام صادق (علیه السلام)، خودش را رئیس یک مذهب معرفی می‌کرد؟ این از نادانی و جهالت اوست.

نشانه‌های عالم ربانی

روایات زیادی در مورد علم و عالم ربانی نقل شده است. اینکه دیدن درب خانه عالم ربانی ثواب دارد و یارفتن به مجلس کسب علم، هر قدمش چه ثواب‌هایی دارد و... .

اینها همه هست، حقیقت هم دارد. به شرط آن که آن عالم، عالم حقیقی باشد. باید دقت شود اینکه این همه تاکید می‌شود هر جایی نروید و در هر مجلسی ننشینید، برای آن است که نکند گرفتار ابوحنیفه‌ای بشوید که خودش نمی‌داند و نمی‌گذارد مردم بروند و امام صادق (علیه السلام) را پیدا کنند.

از بین روایات زیادی که در باب عالم نقل شده است، روایتی از آقا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کنیم که می‌فرماید: «*علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل*».

عجب عظمتی دارد این دین! این دین با ادیان حقه گذشته عجب تفاوتی دارد! ببینید افتخار زیر پرچم ولایت نشستن چقدر بالاست که عالم امتش از انبیاء اُمم سابق بالاتر است.

پس نشانه عالم این امت، بالاتر بودن از انبیاء بنی اسرائیل است.

بنابراین عالم ربانی باید بتواند این ادعای پیامبر را اثبات کند. هم در معارف و کلام و هم اگر لازم باشد با اعجاز.

اگر عیسی در طول عمرش چند مرده زنده کرده است عالم ربانی می‌گوید:

از صفای «یا علی» گویم اگر مردگان را جمله احیاء می‌کنم

مثلاً از حاج حسین شنیده ایم که یک روحانی در حال کشاورزی بود و بیلی به دست داشت. کسی از او سؤال کرد حضرت موسی چطور عصا در دستش ازدها می‌شد؟

بیلش را انداخت و گفت اینجوری.

حالا به عنوان مثال، از گفته‌های حاج حسین نمونه‌هایی از انبیا را ذکر می‌کنیم تا ببینیم اینکه گفته می‌شود فلانی بی‌سواد است آیا در لسان رسول الله (صلی الله

علیه و آله و سلم) هم بی سواد است یا عالم اُمّت است. کما اینکه به خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم رسول اُمّی می گفتند. حالا می گویند بی سواد، یعنی درس نخوانده.

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسئله آموز صد مُدّرس شد

حالا ببینیم آیا در کلام حاج حسین چیزی هست که ما افضلیت علمای خودمان را نسبت به انبیای بنی اسرائیل ثابت کنیم.

ایشان، قصّه حضرت یوسف را که نقل می کند می گوید: زندان رفتن یوسف تقصیر خودش بود. مطلبی که حاج حسین خیلی روی آن تاکید می کند این است که کسی را غیر از خدا مؤثر ندانید. بنابراین درخواست یوسف از خدا اشتباه بود. وقتی زلیخا گفت: اگر با ما رفاقت نکنی زندانیات می کنیم، یوسف گفت: خدایا، من زندان را بیشتر دوست دارم. «قال رب السّجن احب الیّ مما ادعوننی الیه» [۲۸] نمونه ای از حضرت موسی:

حضرت موسی به خدا گفت آیا از من عالم تر هم هست یا نه؟ خدای تبارک و تعالی او را به حضرت خضر (علیه السلام) حواله داد. خضر (علیه السلام) گفت: تو نمی توانی با ما راه بیایی، کشش نداری. [۲۹] موسی (علیه السلام)، نبوت خودش را به خضر (علیه السلام) یادآور شد. مگر آدرس حضرت خضر (علیه السلام) را خدا به موسی نداده بود؟ مگر به عالم بودن و راستگو بودن او یقین نکرد؟ اگر می گفت تو راست می گویی؛ اما کمکم کن از امتحان درآیم، آیا باز هم در آن امتحانهایی که پیش آمد، مردود می شد؟

در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) حاج حسین می گوید: دلپستگی به یک سوزن و نخ، او را در آسمان چهارم نگه داشته است و حال آنکه شیعه امیرالمؤمنین از عرش و لوح و قلم خبر می دهد. آیا افضل هستند یا نه؟

آیا متوجه می شوید شیعه یعنی چه؟ ولایت یعنی چه؟ یک کلام، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «علماء اُمّتی أفضل من انبیاء بنی اسرائیل». حالا باید افتخار کنیم به این دین، به این پیامبر و به ولایت.

بدبختی آخرالزمان این است که همین امت، پیروی از اهل کفر می‌کنند. اساتید دانشگاه اگر سخن دینی هم می‌خواهند بگویند سعی می‌کنند چند کلامی از یک فیلسوف غربی بیاورند تا به سخنشان وزنی داده باشند. غافل از اینکه پیامبر به علمای امت، وزنی داده است که از انبیا بالاتر باشند. اگر راست می‌گویید عالم حقیقی هستی بیا حقانیت دینت را اثبات کن، آنها را هم دعوت کن.

اولا آن چیزی که در اختیار مردمان سایر ادیان است، آن چیزی نیست که پیامبرانشان آورده‌اند. تحریف شده است.

ثانیا اگر حتی همان مطالب تحریف نشده پیامبران، باقی مانده بود و حتی اگر خود ایشان هم می‌بودند، به استناد این فرمایش پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم)، به شاگردی عالم ربّانی افتخار می‌کردند.

اسلام دین حق

در باب عظمت اسلام دریافتیم که صحبت از دینی است که مقام علمای امت آن افضل از مقام انبیای سایر ادیان است. یعنی تک‌تک افراد این امت می‌توانند با پیروی از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد به عنایتی دست یابند که حتی انبیای امت‌های گذشته از آن محروم بوده‌اند؛ علما که جای خود دارند.

بر اساس آیات قرآن پی می‌بریم اساساً خداوند تنها یک دین را به رسمیت می‌شناسد. یعنی «ان الدین عند الله الاسلام»^[۳۰] و اگر کسی غیر از اسلام را برای خود برگزیند خدای تبارک و تعالی از او نمی‌پذیرد.

در جای دیگری می‌فرماید «رضیت لکم الاسلام دیناً»^[۱۳] دینی که خدا برای انسان‌ها می‌پسندد اسلام است. سایر ادیان نزد خدا نه محبوبیتی دارند و نه حقاقت. همگی آنها زمینه ساز برای دین اسلام بوده‌اند.

ما باید شکرگزار باشیم و بدانیم خداوند با دین اسلام چه عنایتی به ما کرده است، اینکه می‌فرماید: «کنتم خیر امة اخرجت للناس...»^[۳۱].

با مراجعه به قصص عبرت آموز قرآنی می‌توانیم دریابیم خدای تعالی چه افتخاری نصیب ما کرده است که می‌فرماید: «کنتم خیر امة اخرجت للناس...» و ما را از امت پیامبر قرار داده که انبیای گذشته در دعا‌های خویش، آرزو می‌کنند که ای کاش از امت این پیامبر بودند.

از داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و رنجی که او متحمل شد سخن گفتیم. اینجا به داستان رنج حضرت یعقوب (علیه السلام) اشاره می‌کنیم که پدر یوسف (علیه السلام) بود. یعقوبی که از هجران یوسف (علیه السلام) آنقدر گریه می‌کند که کور می‌شود. هجرانی که بیش از هیجده سال طول می‌کشد تا دوباره او را ببیند.

شاید لازم به یادآوری باشد، اگر ما به ایرادهای انبیای گذشته اشاره می‌کنیم به معنای این نیست که برای آنها احترامی قائل نیستیم. ما همگی آنها را محترم می‌دانیم و به همه آنها سلام می‌دهیم. بلکه از این جهت است که تفاوت‌های ایشان و آموزه‌های دینی آنها را با پیامبر خاتم و دین اسلام دریابیم. تا بدانیم از اینکه متعلق به امت پیامبر آخرالزمانیم، چقدر باید شاکر و قدردان باشیم. و اینکه زیر پرچم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته‌ایم یعنی چه. البته بدیهی است هر جا نام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، نام علی (علیه السلام) هم هست. این دو از هم جدا نیستند همچنان که در حدیث شریف کساء می‌خوانیم: «یا صاحب لوائی»؛ بنابراین پرچم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دست علی (علیه السلام) است.

به عبارت دیگر اگر کسی بی علی (علیه السلام)، خودش را از امت اسلام بداند و خیال کند زیر این پرچم نشسته است، اسلام او، اسلام خیالی است.

و الله اگر زیر پرچم اسلام نشسته بود و حقیقتی داشت، می‌دید که این پرچم دست چه کسی است.

و لذا قصد ما اهانت کردن یا کوچک کردن انبیا نیست؛ بلکه می‌خواهیم دین حقه اسلام را معرفی کنیم؛ به عنوان تنها دینی که به تصریح قرآن، خدا از انسان می‌پذیرد.

شرط اسلام، علی (علیه السلام) است

حاج حسین در این باره می‌گوید:

«شرط اسلام این است که **«ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما»**^[۱۲۲] را قبول داشته باشیم. اگر قبول نداشته باشیم، این اسلام، اسلام واقعی نیست. اگر ما این را قبول داشته باشیم یعنی تا حتی به ملائکه امر کرده است که تسلیم پیامبر باشند.

اطاعت از پیامبر اطاعت از جسم پیامبر نیست. اطاعت از امر پیامبر است. امر پیامبر، علی بن ابی طالب است.

اگر بخواهید به این حرف‌ها خوب توجه کنید باید اهل دنیا نباشید. اهل دنیا بودن نمی‌گذارد بفهمی و گرنه تار رسول الله یک قدری کُندی کرد خدا می‌فرماید **«و ان لم تفعل فما بلغت رسالته»**^[۱۲۳] اگر این کار را نکنی کاری نکرده‌ای.

پس آنها باید امر پیامبر را قبول کنند. **«الیوم اکملت لکم دینکم»**^[۱۳۱] دین، علی (علیه السلام) است. اگر اسلام، علی (علیه السلام) را قبول کرد اسلام حقیقی است. و گرنه خودشان درست کرده‌اند. آن دو نفر، خودشان درست کردند. اسلام حقیقی باید چهارده معصوم را قبول کند، چون اینها نماینده‌های خدا هستند. تو اگر نماینده را قبول نداری بقیه چیزهای دیگر را هم قبول نداری؛ چون که خدای تعالی چنان سفرش نماینده‌اش را کرده که می‌فرماید: اگر کسی عبادت ثقلین کند و علی (علیه السلام) را به **«الیوم اکملت لکم دینکم»** قبول نداشته باشد به رو به جهنم می‌اندازمش. پس

«ما نماینده خدا را قبول داریم. نماینده خدا چهارده معصومند. به خصوص علی بن ابی طالب (علیه السلام). ما از خودمان حرف نمی‌زنیم. این حرف‌ها بایگانی بوده، به لطف خدا و علی بن موسی الرضا (علیه السلام) ما از بایگانی در

می‌آوریم. امام زمان (عج الله فرجه) هم که تشریف می‌آورد مردم می‌گویند دین تازه‌ای آورده است. خدا به خود پیامبرش می‌گوید اگر حرف از خودت بزنی رگ دلت را قطع می‌کنم^[۳۲]. پس امام زمان (عج الله فرجه) دین تازه نمی‌آورد. بایگانی‌ها را ظاهر می‌کند. ما هم بایگانی‌ها را ظاهر می‌کنیم. اما کسی که دین تازه ای برای خودش اختیار کرده اصلاً این حرف‌ها را قبول ندارد، چون که خودش برای خودش دین تازه ای درست کرده.»

قرآن و عترت

حالا می‌خواهیم به بررسی آموزه های دین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد بپردازیم و اینکه تمامی مشکلات و رنجهای امت‌های گذشته را معرفی کرده‌اند و اینکه راه‌های نجات و پیشگیری از ابتلا به این مشکلات را بیان نموده‌اند. سایر انبیا آرزو داشتند جزء این امت باشند، این حرف مستدل است. چون اگر بودند به عنوان مثال؛ یوسف (علیه السلام) این همه سال در زندان نمی‌ماند و می‌فهمید اشکال کجاست.

از روایات ما برمی‌آید علت رنج یعقوب (علیه السلام) دو چیز بود: یکی اینکه کنیزی داشت که فرزند او را فروخت و آن بچه را از مادرش جدا کرد. روایت دیگری که برایش ذکر شده است اینکه سائلی را از در خانه‌اش رد کرد.^[۳۳]

و اما رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از رحلت برای ما دو چیز گذاشتند: قرآن و عترت. این دو به هیچ وجه از هم جدا شدنی نیستند. حاج حسین در این باره می‌گوید:

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ما دو چیز گرانبها گذاشتند. اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست گذاشت روی دوش علی (علیه السلام) گفت: قرآن را از علی بپرسید^[۳۴] پس قرآن درون علی (علیه السلام) است، اینکه قرآن را از کس دیگری می‌پرسیم، امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست. حالا چطور می‌شود وقتی علی (علیه السلام) که در ظاهر نیست قرآن را از علی (علیه السلام) بپرسیم؟ می‌گوییم بیانات او که هست، علی (علیه السلام)

قرآن را بیان کرده: مثلاً یکی اینکه گفته دنبال بدعت گذار نرو، یکی گفته احترامش نکن. یکی گفته تو خودت بدعت نگذار. یکی گفته از خودت حرف نزن. یکی گفته گناه نکن... پس اگر علی (علیه السلام) در ظاهر نیست، امر علی (علیه السلام) که هست. علی (علیه السلام) امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت می‌کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر که زهرا (علیها السلام) را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده.^[۳۵] حالا چطور ما آنها را که زهرا (علیها السلام) را اذیت کرده‌اند بپذیریم؟ ما مخالفت نمی‌کنیم که بگویید تفرقه انداختید؛ موافقت هم نمی‌کنیم. این که جرم نیست. حکم هر کسی با خداست. ما که توان حکم کردن نداریم.

اهل تسنن چند فرقه‌اند. فقط یک فرقه از آنها، اعتقاد به کشتن شیعه دارند. یعنی وهابی‌ها. وهابیت تکذیب شده. می‌گویند ما شیعه‌ها نجس هستیم. به ما تهمت می‌زنند که شیعه‌ها علی بن ابی طالب را خدا می‌دانند. نه، ما علی (علیه السلام) را خدا نمی‌دانیم. علی (علیه السلام) که نماز می‌خواند که خدا نیست. علی (علیه السلام) که می‌گوید: «انا عبد من عبید محمد» که خدا نیست.

اما نه پیامبر و نه ائمه ما، هیچکدام امر به کشتن اهل تسنن نداشته‌اند. همانطور که عمر و ابابکر هم امر به کشتن شیعه‌ها نداشته‌اند. پس ما اگر آنها را بکشیم بی‌امری کرده‌ایم، آنها هم اگر ما را بکشند بی‌امری است. فردای قیامت، هیچکدام جواب ندرند.

اینجا می‌خواهیم از قرآن و عترتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ما گذاشته است استفاده کنیم و علت ابتلا و راه پیشگیری از ابتلا به درد یعقوب را جستجو کنیم.

از یک طرف ما در قرآن دستورالعملی داریم مبنی بر اینکه گدا را دست خالی رد نکن «و اما السائل فلا تنهر»^[۳۶] پس اینجا قرآن، علت ایجاد مشکل یعقوب را بیان می‌کند. (یعنی اشاره به کاری که یعقوب انجام داده است.)

از طرف دیگر امیرالمؤمنین می‌فرماید: هر چه برای خودت می‌پسندی برای دیگران بپسند.^[۳۷]

اگر یعقوب این فرمان امیرالمؤمنین را شنیده بود، فرزند کنیزش را نمی‌فروخت و از مادرش دور نمی‌کرد تا خدا فرزندش، یوسف را از او دور کند.

پس بدانید جایی نشسته‌اید که انبیا آرزوی آن را دارند. هر کلام و آیه‌اش سرشار از مفاهیم و بطون متعددی است و هر فرمانش چندین امر دارد.

چرا نمی‌فهمند؟ چه می‌گویند بعضی‌ها که امم انبیای گذشته از ما بهتر هستند؟ این توهین به پیامبر خاتم است. اینکه می‌گوییم اعتقادات غلط، خودش جرم است، این است.

رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیه السلام) زحمت‌ها کشیده‌اند تا این گنج گرانبها به دست ما رسیده است. انبیای سابق از این گنج‌ها محروم بوده‌اند.

آنچه راجع به رنج یعقوب (علیه السلام) گفتیم مربوط به دنیای او بود. ما از محشر ایشان هم روایاتی داریم.

درباره محشر، روایات حاکی از آن است که گرچه در صف محشر آتش نیست اما سختی‌های زیادی دارد. عذاب است. گفته می‌شود هر کسی فقط به اندازه جای یک پا، جا دارد که بایستد تا زمانی که به حسابش رسیدگی شود. مردم چنان عرق می‌کنند که تا گلوی خود در عرقشان غرقند.

روایت است که حضرت یعقوب (علیه السلام) درخواست می‌کند تا به حسابش سریع‌تر رسیدگی شود؛ اما قانون را به او یادآوری می‌کنند، که اینجا هر کسی با هر چیزی که دوست داشته است محشور می‌شود، و او باید منتظر آمدن یوسف (علیه السلام) باشد.

اما آنقدر عرصه بر او تنگ است که با این همه محبتی که به یوسف داشت و از فراقش آنقدر گریه کرد که کور شد، حالا می‌گوید کار مرا راه بیندازید، یوسف (علیه السلام) خودش می‌آید.

اما ببینید همین روایت، وضع شیعیان علی (علیه السلام) را چگونه وصف می‌کند. می‌گوید شیعیان علی (علیه السلام) زیر درخت طوبی، حال خوشی دارند

و زیر سایه امیرالمؤمنین (علیه السلام) نظاره‌گر صحرای محشرند.

چهارده معصوم؛ نورند

حاج حسین درباره تفاوت مقام پیامبران و مقایسه آنها با پیامبر خاتم چنین می‌گوید:

«فرق پیامبر ما با پیامبران دیگر این است که اسم نوح (علیه السلام) پیامبر بود، اسم ابراهیم (علیه السلام) پیامبر بوده، اسم یعقوب (علیه السلام) پیامبر بوده؛ اما آنها خلقتند در حالیکه پیامبر آخرالزمان، نور است. رفقای عزیز اگر بخواهید دلیل نور بودن پیامبر را بفهمید این است که پیامبر سایه نداشت. این چهارده معصوم (علیه السلام) همه نورند. در جای دیگری داریم که می‌گویند «نور الله» [۳۸]. ما بی روایت حرف نمی‌زنیم.»

بنابراین متوجه می‌شویم اگر زره‌ای حرف گوش کنند و از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد پیروی کنند در همان قدم اول به چیزهایی می‌رسند که دنیا و آخرت یعقوب، خالی از آن چیزهاست. همان‌گونه که طبق روایت، امام صادق (علیه السلام) دست بر سینه خود می‌زند و می‌فرماید: اگر دوستان ما یکی از حرف‌های ما را به آخر برسانند، من امام صادق آنها را ضمانت می‌کنم.

اما اینکه چرا تا این حد دست ما تهی است، علتش ناشکری ماست و اینکه قردان نیستیم.

اصلاً نمی‌فهمیم اسلام یعنی چه و این دین به ما چه می‌دهد. این محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کیست و آل محمد کیستند که پیروی از آنها در همان ابتدای کار چیزهایی را به ما می‌آموزد، که انبیای الهی در دنیا و آخرت آرزویش را دارند اما به انبیا داده نشد در حالی که به من و شما عنایت شده است. اگر بفهمیم.

پرونده یعقوب (علیه السلام) بسته شد. خبر دنیایش را شنیدیم، خبر محشرش را هم شنیدیم. اما پرونده من و تو که هنوز بسته نشده است. اگر تا امروز هم

پیروی نکرده‌ایم از همین حالا می‌توانیم یک یا علی (علیه السلام) بگوییم. اگر ما راه را درست برویم و آدرس‌ها را درست انتخاب کنیم و به دنبال حقیقت دین باشیم، آموزه‌های این دین، رنج دنیا و آخرت انبیا را از ما برداشته است.

اما واقعاً این چه زندگی است که ما داریم؟ کدامان فارغ از رنجیم. ای کاش رنج باشد، نکبت است، ننگ است.

در اینجا می‌خواهیم ببینیم این محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد کیستند که به پیروان ایشان این همه عنایت می‌شود و این قدر حمایت می‌شوند.

چهارده معصوم؛ یک نور واحد

ما توان معرفی واقعی اینها را نداریم بنابراین فقط اشاره‌ای می‌کنیم:

محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی است که از جانب حضرت حق به او خطاب شد:

یا محمد، اگر تو نبودی اصلاً افلاک را خلق نمی‌کردم «لولاک لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَکَ»^[۳۹] یعنی همه هستی طفیل وجود محمدند.

خطاب دوم این بود «که یا محمد، اگر علی (علیه السلام) نبود تو را خلق نمی‌کردم.»^[۴۰]

خطاب سوم مربوط به حضرت زهرا (علیها السلام) است. «یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، اگر فاطمه (علیها السلام) نبود نه تو را خلق می‌کردم نه علی (علیه السلام) را.»

حاج حسین در این باره می‌گوید:

«چهارده معصوم خلق نیستند. از نور خدا خلق شدند. اگر خدا می‌فرماید: یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، اگر فاطمه (علیها السلام) نبود نه تو را خلق می‌کردم نه علی (علیه السلام) را یعنی می‌گوید، این‌ها همگی توأم هستند. یعنی اگر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول نداشته باشی کافری و اگر علی

(علیه السلام) را قبول نداشته باشی کافتری. اگر فاطمه (علیها السلام) را قبول نداشته باشی آن دو را قبول نداری. اما عظمت حرف از این بالاتر است. پس تمام ما به واسطه ائمه و به خصوص الآن به واسطه وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه) زنده‌ایم. اگر بخواهیم عظمت زهرا (علیها السلام) را قدری بفهمیم امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: ما حجت خداییم از برای تمام خلق، اما مادرم زهرا حجت است از برای ما.

از خصوصیات دیگر حضرت زهرا (علیها السلام) این است که کتاب دارد. مصحف دارد. این یک برتری است. چون تمام این حرفها در مصحف است. شخصی نزد امام صادق (علیه السلام) آمد، خیلی ادعای مقدسی کرد، حضرت سکوت کرد. باز آن شخص ادعاهایش را دنبال کرد. حضرت فرمود اسم تو در مصحف مادرم زهرا نیست.

زهرای عزیز (علیها السلام) مادر دهر است. مادر همه امت است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «أنا و علی ابواه هذه الامة» ماییم پدران امت. از طرفی می‌فرماید: «فاطمة ام ابیها» وجود مبارک چهارده معصوم یک مادر جسمی دارند. مثلاً مادر آقا امام زمان نرگس است. مادر علی (علیه السلام) فاطمه بنت اسد است. مادر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) آمنه است. اینها مادر جسمی‌اند این است که می‌فرماید: «أنا بشر مثلکم» اینها یک جنبه جسمی دارند، اما حضرت زهرا مادر تمام خلقت است. پیامبر که مادرش آمنه است، پس چرا می‌فرماید فاطمه ام ابیها.

پس کسی درک این حرف را دارد که اهل دنیا نباشد. به زهرا قسم کسی درک این حرف را ندارد؛ مگر اهل دنیا نباشد. اگر اهل دنیا باشد، در مقابل درک این حرفها سدّی کشیده می‌شود. مثل همان جا که خدا به پیامبر گفت: یا محمد، این آیه را بخوان «وجعلنا من بین ایدیهم سدّاً»^[۴۱] سدّی کشیده می‌شود. به زهرا قسم سدّ کشیده می‌شود.

پس از همین جا معلوم می‌شود اینها همگی دین هستند. به غیر از اینها اصلاً دین نیست. هم زهرا و هم علی و هم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دین هستند و همه خلقت به واسطه اینها ایجاد شده و همه خلقت کادو است برای اینها.

اگر می‌گوییم خلقت، کادو است، نه اینکه به آن خوشحال هستند. وقتی این کادو را به پیروانشان عطا می‌کنند خوشحال هستند؛ چون شیعه آنقدر احترام دارد که اینها سه روز، سه روز، گرسنگی می‌خورند؛ یعنی ما حاضریم لطمه به جانمان بخورد اما به شیعه ما نخورد. اما آخرالزمان، مردم گول می‌خورند. هر کس را شیعه حساب می‌کنیم و اطاعتش می‌کنیم.

روایتی است که شخصی آمد نزد امام صادق (علیه السلام) و گفت به امام بگویید یک شیعه هستم. حضرت راهش نداد. گفت بگو از دوستان شما هستم. حضرت فرمود آیا تو ابراهیم هستی؟ آن شخص گفت نه. حضرت فرمود تو چه ادعای دوستی با ما داری که روز چهارشنبه پرده کشیده بودی، نماز زن‌ها را درست می‌کردی؛ زنی خوش صدا بود، گفתי تکرار کن. تو هنوز پایبند صدای زنی؛ چه ادعای دوستی با ما داری؟

پس بدبختی ما این است که هر کس را شیعه حساب می‌کنیم.»

حالا می‌خواهیم با مدد از خود چهارده معصوم یک گوشه کوچکی از عظمت بی‌بی دو عالم را بیان کنیم.

حقیقت موضوع با آنچه که در مجالس روضه‌خوانی‌ها گفته می‌شود بسیار متفاوت است. نه ما توان داریم که واقعیت آن را بیان کنیم و نه کسی توان و کشش درک آن را دارد، اما از خود بی بی مدد می‌جوییم تا مطلب، هم خوب بیان شود و هم خوب فهمیده شود.

قدرت‌های تصرف باطنی

در قرآن کریم آمده است: «**ما دعاء الكافرين الا في ضلال**» [۴۲]

کسانی هستند که ممکن است حتی عشق عبادتی داشته باشند، اما از آنجا که از روی امر دعا نمی‌کنند، دعایشان موجب تصرفی می‌شود که برای خلق الله ضلالت بار است.

این‌ها ظالم به حق محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمدند. یعنی قدرت را از خود ولایت گرفته‌اند، اما در راه درست خرج نمی‌کنند. و این یکی از معانی جمله حاج حسین است که می‌گوید «قدرت را صرف قدرت کنید». ما باید دعایمان این باشد که هر نعمتی را که خدا به ما می‌دهد در جای خودش و مطابق با امر استفاده کنیم.

این حتماً موجب افزایش نعمت می‌شود. اما متأسفانه یکی از بدبختی‌ها و جانکاه‌ترین فتنه‌های آخرالزمان مربوط به همین قدرتهای تصرف باطنی است. می‌خواهیم بگوییم که اگر «فاطمه (علیها السلام)» داشته باشیم، بزرگ‌ترین این قدرتها تا چه اندازه خوار و حقیر و پوچ هستند.

شناخت فتنه

مجدداً به این آیه مراجعه می‌کنیم که: «رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا» [۴۳]

اولاً از «من قبلنا» مشخص می‌شود که سختی‌ها و فتنه‌های مورد اشاره در این آیه، هم مربوط به امم سابق است و هم مربوط به امت پیامبر اسلام، از زمان رحلت ایشان تا زمان حاضر.

ثانیاً اینکه خداوند در این آیه به ما یاد می‌دهد که از او چنین درخواستی بکنیم شاهدهی است بر اینکه این خواسته‌ای دست یافتنی است.

اگر خدای تبارک و تعالی چنین درخواستی را به ما توصیه می‌کند حتماً راهی برای رسیدن به آن برای ما در نظر گرفته است. اگر ما می‌توانیم از خداوند درخواست کنیم که سختی‌های امم گذشته و حتی امت پیامبر خاتم را از دوش ما بردارد حتماً

راهی برای آن مشخص کرده است. می‌خواهیم ببینیم راهش چیست؟

به عنوان مثال به فتنه‌ای اشاره می‌کنیم که قوم موسی به آن مبتلا شد. آن هم توسط بلعم باعورا؛ شخصی که صاحب اسم اعظم بود؛ فتنه صاحب اسم اعظم. [۴۴]

بلعم باعورا به مصلی رفت و قوم موسی را نفرین کرد و آنها را مبتلا به سرگردانی نمود. یعنی صبح در بیابان شروع به حرکت می‌کردند؛ پایان روز، خسته از تلاش روزانه، خود را سر جای اولشان می‌یافتند؛ یعنی دور خودشان می‌گشتند.

پس در این روایات، فتنه سرگردانی و در جازدن به ما معرفی می‌شود. حالا باید بررسی کنیم ببینیم آیا ما در زمان حاضر گرفتار چنین فتنه‌ای نیستیم؟ اغلب ما این سرگردانی را تجربه کرده‌ایم یا نه؟ علی‌رغم همه تلاش‌هایی که می‌کنیم اگر دقت کنیم به در جازدن خویش پی می‌بریم. آیا ما می‌فهمیم گرفتار کدام فتنه شده‌ایم؟

حاج حسین در این باره می‌گوید: «در جازدن یعنی شما الان محبت علی (علیه السلام) داری اما پیش نمی‌روی، عقب می‌روی، مثل آن زمان که عقب رفته‌اند، خیلی‌ها در جازدند. در جازدن یعنی یقین به آن کار نداری. ما نباید درجا بزنیم. مثل این است که از آن کزت پشیمان می‌شوی. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمایشش این است که در ولایت، همیشه کوشش کنید جلو بروید. چون ولایت حد ندارد، ولی کارهای ما حد دارد. حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید که باید جلو بروید.»

پس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) این آگاهی را به ما می‌دهد که حالا ما این فتنه صاحب اسم اعظم را به سُخره بگیریم و از ابتلای به آن مصون بمانیم. و دستورالعمل همان است که «در جازدن جرم است» و آن را برای ما به همین دلیل جرم قرار داده است.

پس روشن شد که چنگ زدن به قرآن و عترت، ما را هم در شناسایی مشکلات و سختی‌های گذشتگان یاری می‌کند و هم راه پیشگیری از ابتلا به آنها را به ما نشان می‌دهد؛ یعنی مشخص می‌شود اگر به توصیه‌های پیامبر و ائمه عمل بشود، از جانکاه‌ترین فتنه‌های اُمم سابق، تنها و تنها اسمی و خاطره‌ای باقی خواهد ماند.

اما اگر این فتنه‌ها هنوز مؤثر باشند و خاصیتی از آنها باقی مانده باشد بیانگر اهمال کاری ماست، یا نتوانسته‌ایم از گنجینه‌ای که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد در اختیار ما گذاشته‌اند، توصیه‌ها را استخراج کنیم (از بایگانی در آوریم) و یا به آنها عمل نکرده‌ایم؛ چون، هم مقدر است که ما با همه آن فتنه‌ها روبرو شویم و هم میسر است که به آن فتنه‌ها مبتلا نشویم؛ یعنی قرآن و عترت چیزی در اختیار ما می‌گذارد تا به کمک آن، قدرت فتنه‌ها را خنثی کنیم؛ یعنی همان ویروسی که در امم سابق همه‌گیر شد و عده‌ای را کشت، عده‌ای را هم معلول و ناتوان کرد، حالا واکسن آن را در اختیار داریم و می‌توانیم استفاده کنیم. آن ویروس می‌آید و می‌رود در حالی که قادر به مبتلا کردن ما نیست و ما قدرت او را به سخره می‌گیریم.

این معنای همان روایتی است که می‌گوید در آخرالزمان فتنه‌ها و سختی‌های همه امت‌های پیشین دوباره تکرار می‌شود. اما آیا ما می‌فهمیم که قرآن و عترت واکسن پیشگیری از آنها را در اختیار ما گذاشته‌اند؟

این دلیل روشنی است برای برتری امت رسول الله نسبت به امم سایر انبیا که ما می‌توانیم در معرض آن عوامل فتنه انگیز باشیم، بی آنکه مبتلا شویم؛ چون که اصولاً مبتلا شدن این امت به آن فتنه‌ها جرم تلقی می‌شود؛ حتی اگر جان سالم به در بریم. قوم موسی به واسطه فتنه بلعم باعورا چهل روز صبح تا شب در جا می‌زدند، اما اینجا اگر یک روز درجا بزنی جرم است. مجازاتش خروج از اسلام است. خروج از مسلمانی است. مجازات سنگینی است. تخفیف هم ندارد که بگویی مثلاً فقط مزدت از بقیه کمتر می‌شود. خیر، اصلاً اخراج می‌شوی. حالا ببینیم اولاً بلعم باعورا چگونه به آن قدرت (اسم اعظم) رسید و ثانیاً منشاء آن پادهر قدرتمندی که رسول الله ارائه می‌دهد چیست؟

عبادت‌های هزار ماهه

همان طوری که می‌دانیم احکام و آیین‌های عبادی امت‌های پیشین، هم سخت بود و هم زیاد. نمازهاشان طولانی‌تر بود. (51 رکعتی) ایام واجب روزه‌داریشان بیشتر بود و احکامشان سخت‌گیرانه‌تر بود؛ مثلاً اگر جایی از بدن نجس می‌شد

باید پوست آنجا را مقراض می‌کردند؛ یعنی با قیچی پوست آن قسمت را جدا می‌کردند. البته یکی از برکات پیامبر خاتم در معراج همین بود که از خدا خواست تا از حجم و سختی احکام امتش بکاهد.

اما در میان قوم بنی اسرائیل زُهادی بودند که هزار ماه عبادت می‌کردند. بلعم باعورا یکی از آنها بود و از عبادت هزار ماهه‌اش به اسم اعظم رسید. اَمَّا رَسُولَ اللَّهِ (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) رو به آسمان مناجات می‌کند که خدایا عمر افراد امت من آنقدر طولانی نیست که بخواهند هزار ماه عبادت کنند.

مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؟ هِيَ فَاطِمَةُ

خدای تبارک و تعالی هم برای خشنودی پیامبر، سوره قدر را نازل فرمود؛ یعنی ای پیامبر، چیزی به تو می‌دهم که از عبادت هزار ماه برتر باشد که می‌تواند اثر آن قدرت‌های بلعم باعورایی را خنثی کند. آن اسم اعظم‌ها و تصرفات باطنی را بی‌اثر سازد.

ظاهر سوره نشان از شبی می‌دهد که عبادت در آن شب از هزار ماه عبادت برتر است. ما آن شب را یکی از شب‌های واقع در ماه رمضان می‌دانیم.

از امام صادق (علیه السلام) راجع به لیلۃ القدر سؤال می‌شود. می‌فرماید: «هِيَ فَاطِمَةُ، هِيَ فَاطِمَةُ»^[۴۵] پس اینکه می‌گوییم فاطمه (علیها السلام) را کسی نمی‌تواند درک کند چون خداوند فرموده است: «و ما ادراك ما لیلۃ القدر»^[۴۶]. یعنی کسی قدرت درک لیلۃ القدر را ندارد.

ما فاطمه (علیها السلام) نداریم که هر بی‌سر و پای می‌تواند با قدرت باطنی‌اش ما را سرگردان کند. اگر بهره‌ای از حقیقت فاطمه (علیها السلام) برده باشیم، قدرت صدها بلعم باعورا در برابر آن هیچ است.

چه کسانی، حتی بدون اسم اعظم، چه ضربه‌هایی به ما زدند و چه سرگردانی‌هایی برای ما ایجاد کردند! چون فاطمه نداشتیم.

اینکه گفته می‌شود ما قدر ناشناسیم، چون نمی‌دانیم خدا با ما چه کرده است، که می‌توانیم در جلسه ولایت بنشینیم و بهره‌مند شویم.

بنابراین درمی‌یابیم که اساساً توجه به فاطمه (علیها السلام)، شناخت فاطمه (علیها السلام)، درک فقط مظلومیت فاطمه (علیها السلام) امکان وقوع خیلی از ظلم‌ها را از بین می‌برد.

در روایات آمده است که روح فاطمه (علیها السلام) از عظمت خداوند خلق شده است. نام فاطمه (علیها السلام) که می‌آید همه چیز عظمت دارد. خاص‌ترین وجوه ولایت بروز نمی‌کند مگر با فاطمه (علیها السلام).

چه کسی فهمید و چه کسی می‌داند که فاطمه (علیها السلام) بعد از رحلت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کرده است؟ کسی نفهمید. شیعه اگر بداند، باید در ایام فاطمیه، عالمی را بر هم بزند، زمین تا عرش خدا را به لرزه در آورد. تمام آسمان‌ها را در تحیر فرو برد. از عرش خدا مرحبا دریافت کند، اما اگر بفهمیم فاطمه (علیها السلام) چه کرده است.

زهرا (علیها السلام)؛ حامی ولایت

می‌دانیم حضرت فاطمه (علیها السلام) مصحفی دارد که تمام وقایع عالم تا قیام قیامت در آن نوشته شده است.

مگر در مصحف نوشته بود که حضرت را شهید می‌کنند؟ مگر نوشته بود که حق علی (علیه السلام) را غصب می‌کنند؟ پس این چه حرکتی است که سوار الاغ می‌شود به همراه حسنین، یکی یکی در خانه مهاجر و انصار را می‌زند که اینها را دعوت کند تا علی (علیه السلام) را یاری کنند؛ آن هم فاطمه‌ای که حاضر نیست کسی جسم بی‌جان‌ش را در تابوت ببیند؛ آن هم در دل تاریک شب و در حالی که بدرقه کننده‌هایش، فقط هفت نفر از خواص امتند. چگونه است که همین فاطمه (علیها السلام) در روشنایی روز بر مرکب سوار می‌شود و یک به یک به خانه مهاجر و انصار می‌رود؟

علت این حرکت فاطمه (علیها السلام) این بود که رسول الله (صلی الله علیه و

آله و سلم) فرمود: اگر چهل نفر از میان امت، حاضر به یاری علی (علیه السلام) باشند، حجت تمام است، علی (علیه السلام) باید بلند شود، فتنه‌ها را بخواباند و کل بشریت را به سعادت برساند. پس مقصد او حمایت از ولایت است تا انسان‌ها را به سعادت و نجات برساند.

اینجا هنوز علی (علیه السلام) در کار نیست. اینجا خود فاطمه (علیها السلام) منجی است. خود او دارد در هدایت و نجات بشر کار می‌کند. و هستی‌اش را در این راه می‌گذارد. حالا علی (علیه السلام) هم همین است.

باز همین فاطمه (علیها السلام) است که وقتی به هوش می‌آید، با فرزندش، محسن که شهید شده است و با پهلوی شکسته، از زیر دست و پا برمی‌خیزد و علی (علیه السلام) را می‌بیند که با طناب به سوی مسجد کشیده می‌شود. با همان حال به مسجد می‌رود که علی را رها کنید و الا نفرین می‌کنم.

علی و زهرا (علیهما السلام) در پی نجات بشریت

ستون‌ها می‌لرزند و از زمین فاصله می‌گیرند و آمادگی خود را برای فرمان‌برداری از فاطمه (علیها السلام) نشان می‌دهند؛ یعنی عالم به امر فاطمه (علیها السلام) است؛ اما او دارد در نجات بشریت کار می‌کند. همه چیزش را گذاشته است تا با حمایت از ولایت نجات بشریت محقق شود. اما از آن طرف، علی (علیه السلام) به کسی نمی‌گوید برو و هوای زهرا (علیها السلام) را داشته باش با آن شرایطی که داشت (پهلوی شکسته و...)، بلکه به سلمان می‌گوید برو به زهرا (علیها السلام) بگو نفرین نکند. بگو طیور آسمان‌ها می‌سوزند.

حاج حسین در این باره می‌گوید: «اگر آن موقع زهرا (علیها السلام) نفرین می‌کرد هیچ خلقی نمی‌ماند. علی (علیه السلام)، حساب کرد و گفت طیور در جو هوا هلاک می‌شوند. چنان این مردم بی‌لیاقت شدند که حضرت، طیور را ملاحظه کرد؛ پس زهرای عزیز، امر علی (علیه السلام) را اطاعت کرد.»

یعنی علی (علیه السلام) هم دارد به جای زهرا (علیها السلام) نجات بشریت را می‌بیند. همان طوری که زهرا (علیها السلام) هم همین را می‌بیند. اما ما داریم چه کسی را می‌بینیم؟

علی (علیه السلام) در حالی که فرزندش شهید شده، همسرش آسیب دیده و مجروح است و خودش را با طناب بسته‌اند و به زور به مسجد می‌برند باز هم به فکر نجات من و توست. ای کاش ما هم کمی به فکر آنها بودیم. اگر به آنها نگاه می‌کردیم زمین و آسمان زیر و رو می‌شد.

اگر چه اختیار بداء در دست فاطمه (علیها السلام) است، اما فاطمه آن روز نفرین نکرد تا شیعه امروز بتواند تحولاتی را ایجاد کند که اصلاً در صحنه تقدیر نبوده است.

فاطمه (علیها السلام) ؛ یعنی عظمت

اگر ائمه (علیهم السلام) ، فاطمه (علیها السلام) را حجت خود معرفی می‌کنند، یکی از این جهت است که مقدرات محکمی را که هیچ کس نمی‌تواند تغییر بدهد، فاطمه تغییر می‌دهد. بداء، اسیر نگاه فاطمه (علیها السلام) است. تقدیر و سرنوشت، اسیر پنجه قدرت فاطمه (علیها السلام) است.

فاطمه (علیها السلام) یعنی عظمت، فاطمه (علیها السلام) یعنی قلم تراش؛ قلمی که بر لوح می‌نویسد؛ قلم و نوشتاری که خدای فاطمه (علیها السلام) به آنها قسم می‌خورد: «نون و القلم و ما یسطرون».

بنابراین فاطمه (علیها السلام) ضربه می‌خورد، استخوانش بین در و دیوار می‌شکند، فرزندش شهید می‌شود و آن‌ها همه می‌شود تا شیعه توان پیدا کند ارکان سنگین‌ترین فتنه‌ها را در هم بکوبد و قدرتی به شیعه دهد که از هزار ماه عبادت بالاتر رود و نیز فتنه‌های صاحبان اسم اعظم و قدرت‌های تصرف باطنی را خنثی کند.

اما آیا ما شیعه‌ایم؟ آیا ما فاطمه (علیها السلام) داریم؟ آیا رنجاندن ما نیاز به اسم

اعظم دارد چه چیزهایی ما را به زنجیر می‌کشد؟

ما فاطمه (علیها السلام) نداریم. ما فاطمه (علیها السلام) نداریم که هر بی‌سر و پایی با قدرت باطنی‌اش ما را سرگردان می‌کند. اصلاً آیا سرگردان کردن ما نیاز به تصرفات باطنی دارد؟ ما با یک هوا، یک هوس، یک تصویر، یک صحنه ماهواره عاجز و درمانده می‌شویم. ما فاطمه (علیها السلام) نداریم.

حالا مشکلی هم می‌پوشیم، سینه هم می‌زنیم، گریه هم می‌کنیم، زیارت هم می‌رویم، خرج هم می‌دهیم.

اگر بخواهی پرچم عزت بر عرش بزنی و بر همه ملکوتیان فخر کنی، اگر بخواهی از عرش خدا مرحبا بگیری، اگر بخواهی قلم باشی تا بر سرنوشت بشریت تاثیر بگذاری تا خدا به تو قسم بخورد، باید فاطمه (علیها السلام) داشته باشی.

بر آستان جانان گر سر توان نهادن گلبانگ سر بلندی بر آسمان توان زد

وصف زهرا (علیها السلام) در توان ما نیست

بیش از این در توان ما نیست که در وصف فاطمه (علیها السلام) سخن بگوییم. خدا می‌داند این ظلم است که من اینجا بنشینم و از فاطمه (علیها السلام) سخن بگویم.

حاج حسین می‌گوید: «زهرا (علیها السلام) را به اندازه القا و افشایی که ائمه طاهرین به ما داده‌اند بیان کردیم، اما وصف زهرا (علیها السلام) را خود خدا باید بگوید. ما به قدر مغز گنجشکی خود وصف می‌کنیم. وصف زهرا (علیها السلام) با خداست. مگر ممکن است ما وصف ولایت کنیم؟ ما حرف ولایت می‌زنیم؛ وصف ولایت با خود خداست. همین قدر به ما اجازه داده‌اند؛ اما زهرا (علیها السلام) چیز دیگری است، علی (علیه السلام) چیز دیگری است. این مضطر بودن ما را معلوم می‌کند. شما هر چقدر ولایتتان قویتر باشد زهرای عزیز بیشتر خوشش می‌آید.

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به معراج رفت، آنجا قدری صحبت شد. خدای تبارک و تعالی سببی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد و فرمود: اگر می‌خواهی میل کن. امر حتمی به خوردن سیب نکرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میل کرد.

آله و سلم) گفت: دوست دارم با علی (علیه السلام) بخورم. در فکر خودش سیب را نصف کرد، تا فکر کرد دید نصفش نیست. از معراج که برگشت قضا یا را که تعریف می‌کرد فرمود: دیدم نصفه سیب نیست. اینجا علی (علیه السلام) نصفه سیب را درآورد و گفت: یا رسول الله، بگیر و به غار حرا که رفتی، وقتی برگشتی نصفش را خودت بخور و نصفش را به خدیجه (علیها السلام) بده.

زهرها (علیها السلام) عصره تمام خلقت است. آنجا که می‌گوید آب و نمک مهریه زهراست، اگر آب نباشد همه چیز خشک می‌شود؛ پس ما مدیون زهرها (علیها السلام) هستیم. ما مدیون مهریه زهراییم.

از فاطمه (علیها السلام) کسی باید بگوید که تأثیر بر سرنوشت انسانیت بگذارد؛ به گونه‌ای که خدا به آن تأثیر و به آن قلم قسم بخورد. و آن قلم امام زمان (عج الله فرجه) است، که اگر ما با مادرش درست برخورد کنیم این قلم از ما هم در آن لوح چیزی خواهد نوشت، که اگر بنویسد خدا به عملکرد این شیعه فاطمی قسم خواهد خورد.

ان شاء الله خود بی‌بی عنایت کند ما فاطمی بشویم و ان شاء الله خدا به همه اهل زمین توفیق بدهد پشت این در نیم سوخته به عذرخواهی بایستند که خدا می‌داند تنها همین عذرخواهی و رضایت فاطمه (علیها السلام) می‌تواند سرنوشت همه شش میلیارد ساکنان زمین را تغییر دهد. گر چه از هر هزار نفر فقط یکی این کار را بکند.

و العاقبة للمتقين

یا علی

ارجاعات

1. ↑ (سوره ابراهیم، آیه 7)
2. ↑ (سوره ص، آیه 72)
3. ↑ بحار الانوار، ج 49، ص 127
4. ↑ شواهد التنزیل، ج 1، ص 181

5. ↑ (سوره الإسراء، آیه 85)
6. ↑ (سوره الأعراف، آیه 172)
7. ↑ (سوره يوسف، آیه 87)
8. ↑ (سوره الأحزاب، آیه 72)
9. ↑ (سوره الإسراء، آیه 70)
10. ↑ - مائده / 3
11. ↑ فتح / 1
12. ↑ ١٢/١ ١٢/٥ (سوره المائدة، آیه 67)
13. ↑ ١٣/٥ ١٣/١ ١٣/٢ ١٣/٣ ١٣/٤ ١٣/٥ (سوره المائدة، آیه 3)
14. ↑ ١٤/١ ١٤/٥ - تاريخ بغداد، ج3، ص 122
15. ↑ - تفسير قمی، ج 1، ص 227
16. ↑ ١٦/١ ١٦/٥ (سوره البقرة، آیه 286)
17. ↑ (سوره الطلاق، آیه 3)
18. ↑ - سوره اعراف / 96
19. ↑ (سوره طه، آیه 124)
20. ↑ - اصول کافی، ج 2، ص 128.
21. ↑ (سوره البقرة، آیه 45)
22. ↑ ٢٢/١ ٢٢/٥ (سوره الأحزاب، آیه 56)
23. ↑ - بقره/118، عنكبوت/20.
24. ↑ - فرقان / 23
25. ↑ اصول کافی، جلد 2، ص 149
26. ↑ - حاقه / 44-46
27. ↑ - حاقه / 46 . 44
28. ↑ (سوره يوسف، آیه 33)
29. ↑ - كهف / 82 - 65
30. ↑ (سوره آل عمران، آیه 19)
31. ↑ (سوره آل عمران، آیه 110)
32. ↑ - حاقه / 46-44
33. ↑ - جواهر السنيه . کلیات حدیث قدسی ص 54
34. ↑ - فضائل الخمسه، به نقل از صواعق المحرقه.

35. ↑ - بحار الانوار / ج 30، ص 253.
36. ↑ - ضحی/10
37. ↑ - من لایحضر الفقیه/ ج 4، ص 381
38. ↑ - اصول کافی / ج 1، ص 194.
39. ↑ - مستدرک سفینه البحار / ج 3، ص 334
40. ↑ - همان
41. ↑ (سوره یس، آیه 9)
42. ↑ (سوره الرعد، آیه 14)
43. ↑ - بقره / 286
44. ↑ - الحیة با ترجمه آرام، ج 2، ص 542، ذیل آیه 174 از سوره مبارکه اعراف
45. ↑ - بخش امامت ترجمه جلد هفتم بحار الانوار، ج 3، ص 66
46. ↑ (سوره القدر، آیه 3)